

قوت و بروهزی خود بوده باشد التیام و ائتلاف آن متبائنات روی به ازدیاد آورده اتحاد آن حرکات مختلفه در استحصال نتیجه واحده افزونی خواهد پذیرفت بلکه اجزای غیر حیه خارجی نیز به سبب جذب روح حیات به اجزای داخلیه متحد شده در اداء وظائف و اعمال آنها مشارکت و معاونت خواهد ورزید و چون روح حیات روی به نقصان آورد اندک اندک آن التیام و ائتلاف تناقض پذیرفته آن اتحاد به اختلاف مبدل خواهد شد تا آنکه بعد از مرور زمان قلیلی یا المره آن اجزاء و عناصر متلاشی گردد و آن انسان واحدی که عبارت از هیئت مجموعه است نیست و نابود شود این است سبب وحدت شخصیه در عالم انسانی و این است موجب زوال آن و پس ازین واحد به وحدت شخصیه واحد به وحدت بیتیه است - و روح حیات این خویشی و قرابت قریبه است - و بدین جهت جامعه اشخاص متعدده با اختلاف طبایع و تبائن<sup>۱</sup> اهواء اعمال و افعال خودها را با یکدیگر موافق نموده در استحصال نتیجه واحدهای که مستلزم بقاء کل است سعی می نماید - و هر یکی خدمت هیئت مجموعه را که فی الحقیقه وحدت خود او می باشد از جان و دل بجا می آورد - و چون قرابت و خویشی اندکی دور شود وحدت بیتیه از میانه برداشته شده وحدت عشیره ای که عبارت از ارتباط بیوتات<sup>۲</sup> متعدده و جماعات متکثره است به منصفه<sup>۳</sup> شهود جلوه گر خواهد شد و واحد به وحدت در عشیره صورت هستی خواهد نمود - و روح حیات این هیئت اجتماعیه قرابت مطلقه است و این قرابت مطلقه آن عشیره را که عبارت از جماعات متعدده است بر این می دارد که همه تدا<sup>۴</sup> واحده در استحصال منافع سعی خودها را به کار برند و مضار عمومی را به اتفاق یکدیگر دفع سازند و با سائر عشایر همسری کنند و در اکتساب جاه و شوکت با آنها مجارات<sup>۵</sup> و مبارات نمایند و علی الدوام جوایب برتری و تفوق باشند و سپس این واحد به وحدت

۱. جدا و مخالف      ۲. خاله ها      ۳. بالکمر به معنی مثل و نظیر، ندا  
 واحده یعنی یکسان      ۴. مقابله و همسری

در مشیره واحد به وحدت جنسیت است و این وحدت را ماهیت و حقیقت  
 ستازه و روح حیاتی نیست مگر اتحاد در لغت - و الحق این وحدت لغت  
 صبیبه رابطه است و غریبه خویشی و پیوندیست و اوست آن یگانه وحدتی  
 که عشائر مختلفه الاغراض و قبائل متنوعه المقاصد را در تحت لوای وحدت  
 جنسیت به سوی مقصد واحد سوق<sup>۱</sup> می کند و قوای متفرقه ایشان را جمع  
 می سازد و همه را در جلب منافع عامه و دفع مضار شامله متفق الکنه می نماید -  
 و ارکان تکائف<sup>۲</sup> و تظاهر و اساس تعاون و توازر<sup>۳</sup> را استوار می گرداند -  
 و از برای استحصال سعادت عموم و نجات از شقاء و بدبختی جمع کثیری  
 را یکدل و یک زبان می کند و خلق بسیاری را به حیات تازه که حیات  
 جنسیت بوده باشد زنده کرده خلعت استقلال در وجود برای آنها می پوشاند  
 و در عالم انسانی رابطه ای که دائره آن واسع بوده باشد و جمع کثیری را به  
 یکدیگر مربوط سازد از دو قسم خالی نخواهد بود - یکی همین وحدت  
 لغت است که از آن به جنسیت و وحدت جنسیت نیز تعبیر می شود و دیگری  
 دین - و هیچ شکی درین نیست که وحدت لغت یعنی جنسیت در بقاء و ثبات  
 درین دار دنیا از وحدت در دین اودم<sup>۴</sup> است زیرا که در زمان قلیلی تغییر  
 و تبدل نمی پذیرد بخلاف ثانی - ازین است که می بینیم جنس واحد که عبارت  
 از اهل لغت واحد بوده باشد در ظرف هزار سال دو سه بار دین خود را  
 تغییر و تبدیل می کنند بی آنکه در جنسیت ایشان که عبارت از وحدت لغت  
 باشد خللی حاصل شود بلکه می توان گفت ارتباط و اتحادی که از وحدت لغت  
 حاصل می شود اثرش بیشتر است از ارتباط دینی در غالب امور دنیویه -  
 از آن است که یونانی نصرانی را می زید که به سبب وحدت جنسیت به  
 افلاطون و ارسطو و بقراط بت پرست افتخار کند و لکن نصرانی هندی الاصل  
 را هرگز شایان نیست که به سبب وحدت دین به نیوتن و کلیلو نصرانی  
 میاهات نماید - و این وحدت جنسیت که ماهیت آن وحدت لغت است اجانب

۱. واحد ۲. مساوت ۳. بار یکدیگر را متحمل شدن ۴. همیشگی

را اقدك اندك در دایره خود داخل کرده تا آنکه عشائر مختلفی که بدان وحدت متصفند قوام پذیرند و منزلت و قدر ایشان در میانه سایر اجناس بینی نوع ایشان معلوم و معین گردد و حقوق و واجبات عظیم منزلت و علو مرتبت ایشان را دیگر قبائل و شعوب اذعان نمایند و چون عشائر متصفه بدان وحدت بدین پایه برسند بواسطه قوای مجتمعه جمیع آن اموری که در دایره دنیا سعادات شمرده می شود لامعاله ایشان را دستیاب خواهد گردید و اینهمه مزایا بر وحدت جنس که عین وحدت لغت است و در آن وقتی مترتب خواهد شد که لغت آن جنس که نفس وحدت افراد اوست کافی از برای حفظ و صیانت آن جنس بوده باشد و لغت کافی نخواهد شد از برای صیانت جنس و حفظ افراد آن از تفرق مگر در آن هنگامی که آن لغت حاوی بوده باشد همه اصطلاحات و تمامی کلماتی را که طبقات آن جنس در افاده و استفاده بدانها محتاجند چون که جنسی که مجاور سایر اجناس بوده اساس معاملات و مبادلات در میانه ایشان استوار باشد هرگز نمی تواند که جنسیت خود را نگاه داشته مزایا و حقوق آن را استحصال نماید مگر آنکه جمیع طبقاتی که ارکان پایداری نوع انسان و اساس مدنیت و حضارت است<sup>۱</sup> در آن جنس بوده باشد و آن طبقات عبارت است از طبقه علمائی که علوم نافع در مدنیت را نشر دهند و طبقه فضلا و ارباب اختراعی که فنون نافع در هیئت اجتماعیه را مؤسس<sup>۲</sup> سازند و طبقه دانایان سیاسی که حفظ حقوق را نمایند - و طبقه قوانین شناسانی که به عدالت فضل دعاوی کنند - و طبقه اندرزگوییانی که در تهذیب اخلاق کوشند - و طبقه ادباء و شعرائی که به کمالات لطیفه و اشعار رقیقه هم خامله<sup>۳</sup> را برانگیزانند و سجایای آحاد جنس را معدل<sup>۴</sup> و مقوم سازند - و طبقه صناعی<sup>۵</sup> که صناعت نافع خود را بر اساس علم گذارند - و طبقه زراعی<sup>۶</sup> که به مفتضای فن فلاحت به زراعت

۱. مرادف مدنیت که آن کیفیت بودوباشی است بمعیت اجتماعیه بر هیچ عدل و حکمت  
 ۲. از تأسیس بینی پایدار کردن  
 ۳. منتهای افسرده  
 ۴. از تعدیل و تقوی بینی درستی و اصلاح  
 ۵. کارگران  
 ۶. کشاورزان

اشتغال و رزقند - و طبقه تجاری که راههای تجارت را بر پایه های اقتصاد سیاسی مملکت نهند - و اگر این طبقات در آن جنس نباشد البته ضرورات همیشه و حاجات زندگانی رشته التیام و ائتلاف جنسیت افراد آن را گسسته و فترت یافته متفرض<sup>۱</sup> و نابود خواهد گردید - و آحادان به اشخاص جنسهای دیگر ملحق شده به لباس جنسیت جدیدی قدم در دایره هستی خواهند نهاد و تحقق<sup>۲</sup> این طبقات و دوام آنها موقوف بر این است که لغت آن جنس دارای جمیع اصطلاحات لازمه و حاوی همه کلمات ضروریه ای که صناعات و خطط<sup>۳</sup> طبقات را لازم بوده باشد زیرا آنکه این صناعات و خطط صورت هستی نپذیرد مگر به افاده کامله و استفاده تمامه و افاده و استفاده بدون لغتی که حاوی اصطلاحات لازمه و کلمات ضروریه بوده باشد از جمله معاللات است پس اول فریضه دانایان نتایج جنسیت این است که در توسیع لغت جنس خودها کوتاهی نورزند - و نخستین واجب بر ذمت ایشان این است که بر حسب اقتضاء صناعات طبقات الفاظ را در معانی متعدده با ملاحظه مناسبت معنی حقیقی استعمال نمایند - و گاهی دو لفظ یا سه لفظ را با هم مرکب کرده در محل ضرورت بکار برند - و از لغاتی که بالغت خودها مناسبت تامه ای دارد کلمات را به مقتضای حاجت گرفته در مجاورات خویشان داخل کنند و چون چاره ای نمائند به مقدار لزوم بلغات اجنبیه صرفه استعانت جویند و لکن به شرط آنکه الفاظ مأخوذه را به پیرایه لغت خودها در آورند تا وصف بیگانگی از آنها ظاهر نشود - و البته اگر عارفان به مزایای جنسیت بدینگونه رفتار نمایند لامحاله پایه صناعات و خطط طبقات جنس محکم و استوار خواهد گردید - و چون پایه صناعات طبقات جنس محکم گردد بلاشک آن جنس به اعلی درجه کمال رسیده افراد آن جمیع مزایا و همگی سعادات عالم انسانی را استحصال خواهند نمود - و ازین تقریر دانایان معنی جنسیت و عارفان مزایای آن را بخوبی ظاهر و آشکارا گردید که تعلیم و تعلم و علوم و معارف

۱. میانه روی      ۲. منقطع و منعدم      ۳. ثبوت و وجود      ۴. پوشه ها

و افاده و استفاده فنون و صناعات طبقات جنس باید به نفع آن جنس بوده باشد تا آنکه جنسیت قوام پذیرفته ثابت و پایدار گردد و سعادت و نیکبختی که آثار جنسیت است آحاد آن جنس را دستیاب شود - و به جهت فهمیدن عامه خلق می خواهم این مطلب را به عبارت اخری بیان کرده بگویم چون علوم و معارف و فنون و صناعات به لسان قومی از اقوام و جنسی از اجناس بوده باشد البته اساس آنها در میانه ایشان راسخ و ثابت خواهد ماند و سالهای دراز زائل نخواهد گردید - و اولاد و احفاد اجناس منقرضه آن جنس می توانند که از کتب و مؤلفات اسلاف خودها فائده گرفته دوباره جنس و قوم مرده خودها را احیاء نمایند و به عز و شرف جدیدی خودها را زیب و زینت دهند اگر چهار باب آن علوم و معارف معلوم شده باشند - بخلاف آنکه علوم و معارف و صنایع در ایشان به لسان قومی بیگانه بوده باشد زیرا که در اندک زمانی و بادی تغییر و تبدلی زائل و نیست و نابود خواهد گردید - تدبر کن در حال یونانیان بعد از قرون کثیره و انقراض حکمای ایشان از کتب پیشینیان خودها استفاده می کنند و ایرانیان را از آن کتب هیچ بهره ای نیست و حال آنکه در زمان اشکانیان تا مدت سه قرن یعنی سه صد سال جمیع معارف و آداب ایشان به لسان یونانی بود حتی فرامین پادشاهی و سکه زر و سیم هم بدان زبان و بدان خط ثبت می گردید - و دیگر آنکه علوم معارف اگر به لسان اینها جنس بوده باشد استحصال آنها بر نفوس اسهل و نقوش آن علوم در اذهان پایدارتر خواهد بود و عقول را بر دقایق آنها زیاده رسائی حاصل خواهد شد و کتب مسائل بر طالبان علم بهتر منکشف خواهد گردید - و از این جهت عدد علماء و فضلاء ارباب صنایع و خداوندان فنون افزوده شده درهای سعادت بر روی آحاد آن جنس باز خواهد گردید - علاوه بر این از برای مؤسس شدن مدنیت و محکم گردیدن جنسیت و پایداری و وحدت قومیت واجب چنان است که هر طبقه ای از طبقات سافل جنس را اندک معرفتی به معلومات طبقات عالیه بوده باشد تا آنکه ماهیت افزاهه<sup>۲</sup> و استفاضه<sup>۳</sup> صورت

۱. اولاد یا اولاد اولاد ۲. زنده کردن ۳. فیض رسانیدن ۴. به پیش رسیدن

هستی پذیرد و حقیقت قمارن و توازن متحقق گردد - چونکه صنعت هر طبقه سالفه را ارتباط تامیست به صناعت طبقه عالیه و اگر صاحب آن صناعت را به هیچ وجه معرفتی به صناعت طبقه عالیه نبوده باشد البته صناعت او هرگز به کمال نخواهد رسید و همچنین است حال صناعات طبقات عالیه یا صناعات طبقات سافله و چون نقص به طبقه‌ای روی دهد لامحالہ نقص در کل که عبارت از جنس باشد حاصل خواهد شد و هیئت اجتماعی را تزعیمی<sup>۱</sup> دست خواهد داد - و بالجمله کمال مدنیّت و پایداری جنسیت موقوف بر آنست که هر طبقه‌ای از طبقات ارباب صنایع و علوم و خدایندگان عیبط و فنون را اندک معرفتی به علوم و فنون طبقات دیگر بوده باشد تا آنکه صناعت خود را به کمال برساند و این هرگز صورت نخواهد پذیرفت مگر آنکه علوم و معارف به تمامها به لسان خود آن طبقات که آحاد آن جنسند بوده باشد و چون مطلب بدینجا رسید اکنون می‌توانم که هندوستان را محط<sup>۲</sup> نظر خود نموده بگویم آنهایی که از اهل هند بر قلّه کوه نور بصیرت برآمده‌اند و معنی جنسیت را فهمیده‌اند و مزایای آن را دانسته‌اند و به دورین تدبیر درازمان گذشته و آینده نظر انداخته‌اند به ذره بین تعمق دقائق حالات اسم و قبائل را ملاحظه کرده‌اند چرا در این امر سترگ غور نمی‌کنند و به چه سبب است که این کار ضروری را مهمل گذاشته در آن اهتمام نمی‌نمایند آیا نمی‌دانند که بقای جنسیت و اجتناء<sup>۳</sup> شمار آن موقوف بر آنست که تعلیم و تعلم در مدارس به لغت و طئیّه بوده باشد - آیا تعجب نمی‌شود از اینکه علوم جدیده عالم را فرا گرفته و فنون بدیمه کره زمین را احاطه نموده است و حال آنکه چیزی از آنها که قابل بوده باشد به زبان هندی ترجمه نشده است - آیا از این نکته غفلت ورزیدند که اگر در لغت جنسی از اجناس بنی آدم علوم ناقمه در مدنیّت نبوده باشد آن جنس را پایداری نخواهد شد - آیا ازین ذاهل<sup>۴</sup> شدند که اول فریضه ذمه عقلا سعی در توسیع لغت وطن است - پس چرا کوشش نمی‌کنند

۱. جنسیت سخت      ۲. جای انداختن      ۳. چیدن میوه      ۴. غافل

در ترجمه علوم جدید به لغت و طبعه خصوصاً به لغت اردو که به منزله لغت عموم است - و چرا استمداد نمی جویند از برای توسعه آن لغت به سایر لغات متقاربه بدان چون سنسکریت و مرهتی و بنگالی - و چرا در وقت ضرورت از برای استکمال آن به لغت انگلیزیه استمانت نمی کنند - سالهای دراز است که قوم انگلیز که استادهای علوم نافعه و فنون مفیده می باشند در ممالک هندوستان حکمرانی می نمایند - پس از چه جهت است که دانشمندان هند از ایشان برای وطن خودها ذخیره ای استحصال ننموده اند و چگونه می توانند که از برای وطن خودها ذخیره ای از آن علوم جدید به دست آورند مادامی که آنها را به زبان وطنی ترجمه نکنند و چگونه می شود که معارف در نزد قومی عمومی شود بی آنکه آن معارف به لسان آن قوم بوده باشد - و معارفی که به لسان بیگانه بوده باشد چگونه پایدار خواهد شد - و چه فخر است کسی را که هزارها کتب به لغت بیگانه در کتابخانه خود داشته باشد بی آنکه یک کتاب نافع هم به لسان وطنی در آن بوده باشد - آیا هیچ عاقل فخر دیگران را فخر خود می شمارد - و آیا به غیر از جنس خود هیچ خردمندی فخر می کند - و فخر به جنس جاهل را هیچ هوشمند بر خود می پسندد - پس فخر بر جنس است به شرط شرافت و شرافتی نیست مگر به علوم و معارف و علوم و معارف در آن وقت موجب شرف جنس می شود که عمومی بوده باشد و ممکن نیست که علوم و معارف عمومی شود مگر در آن هنگامی که به لغت آن جنس بوده باشد و آیا دانایان هندوستان را معلوم نیست که اگر علوم و معارف به لغت و طبعه بوده باشد غالب معارف به سبب اخبار نامه ها و به جهت معاشرت با علماء در آنک زمان صومعی شده بصیرت و بینایی همه اهل وطن را فرا خواهد گرفت - و از آنچه گفته شد بخوبی ظاهر و هویدا گردید که جمیع طبقات هندیان را چه علماء بوده باشند و چه امراء و چه ارباب تجارت بوده باشند و چه اصحاب فلاحیت واجب چنان است که اتفاق نموده تعلیم و تعلم مدارس کلیه<sup>۱</sup> و غیر کلیه<sup>۲</sup>

۱. مدارس عالیہ ۲. مدارس ابتدائی

خودها را به لسان هندی قرار دهند - و همه علوم و معارف را کوشش نموده  
 به زبان خودها ترجمه نمایند تا آنکه جنسیت هندیت استوار شده به راحت و  
 رفاهیت مدنیت نایل گردند - و از اکتساب فوائد جنسیت و استحصال مزایای  
 آن محروم نمانند - و شاید عقلاء هند را که بواسطه بعضی از تخیلات بی اصل  
 خودها را مانند طایفه (مان بهای) کرده هر خط موهومی را سد اسکندر  
 خیال کنند و بواسطه آن از صراط مستقیم علوم نافعه و راه راست معارف  
 مفیده روگردان شوند چونکه هر عالم پرهیزکاری اگر به اصل شریعت رجوع  
 کند خواهد دانست که علوم و معارف معاشیه را به هیچ وجه مضاده<sup>۱</sup> و مفایرتی  
 با دین نیست بلکه اگر خوب قور شود معلوم خواهد شد که این علوم معاشیه  
 سبب قوت دین است چون که قوت دین از متدینین است و قوت متدینین نتیجه  
 غنا و ثروت و جاه و شوکت است و این امور بدون این علوم معاشیه هرگز  
 صورت وقوع نخواهد پذیرفت - و اگر یکی از (پیاچوها)<sup>۲</sup> یعنی  
 پهلوان پشه ها بگوید که مقصود از علوم منافع آنست چه آن علوم به لسان  
 وطنی بوده باشد و یا به لسان اجنبی و علوم نافعه همه به لغت انگلیزیه موجود  
 است و امت انگلیزیه از دیر زمانی است که حکمران جمیع هندوستان است  
 و مماثلت و متابعت غالب در هر حال لازم است پس ما هندیان را چنان زینده  
 است که به جهت استحصال منافع اکتساب فوائد از است غالبه لباس هستی  
 خودها را خلع نموده و قید تمرین جنسیت را برداشته یکبارگی فناء فی الغالب  
 شویم و علوم و معارف را به لسان قوم فاتح تعلم نمائیم و لغت ایشان را در هر  
 چیز ترجیح داده به جای لغت و طریقه استعمال کنیم بلکه سایر امور را هم یعنی  
 پس باید بدو گفت اولاً اگر این خواهش از غالب سر می زد باید آن را بر

۱. طایفه ایست در اطراف دکن که اگر در راه سالکی از ایشان بخلی کشیده شود به سبب  
 غلبه توهم از آن طرف گذر نموده کرد بل کج همه براه دیگر گام خواهد زد.  
 ۲. مخالفت ۳. بندباز در اینجا مقصود بیچرهاست.



تعالی و استکبار و خروج از حد اعتدال حمل نمود و اگر مغلوب چنین امری را به زبان آرد بلاشک منشا آن جز تملق چیز دیگری نخواهد بود و البته اینگونه تملق ظاهر غالب را هم مقبول نخواهد افتاد - و ثانیاً جنس هندی اگر قلیل المدد می شد و آحاد آن می خواستند که خودها را مانند (بهروپیه)<sup>۱</sup> هر زمانی به شکل غالبی ظاهر سازند و هرقرنی به هیئت فاتحی جلوه دهند البته این امر ممکن الوقوع بود اگر چه این روش بر باد دهنده نخوت<sup>۲</sup> و حمیت موجب آن می شد که همیشه به سفلگی و فرومایگی در میان امم و قبائل بسر برند و از لذائذ ترقیات عظیمه و حظوظ مزایای جلیله عالم انسانی که نتایج جنیت است علی الدوام محروم مانند ولی صدد هندیان دو صد میلیون (چهار کروڑ) می شود اگر کسی سیر طبیعی عالم وجود را که اثر سنت الهیه است ملاحظه کند خواهد دانست که این عدد کثیر را هرگز ممکن نخواهد شد که از خودها منبلیخ<sup>۳</sup> شده به لباس غالبین و فاتحین برآیند و لغت اجنبیه را به جای لغت وطنیه به کار برند بلکه اگر کسی تصور کند خواهد فهمید که این جمع کثیر صدها اقوام غالبین و فاتحین را فرو برده جزء خودها خواهند نمود و به غیر از اسمی آن هم در تاریخ از آنها باقی نخواهند گذاشت چنانچه منلها و دیگران را با وصف غالبیت هندی کردند و به لباس خودها درآوردند - و چنان گمان نشود که مقصود ما از آنچه ذکر کردیم تشویق بر ترک تعلم لغت انگلیزیه است بلکه چنین باید دانست که تعلم لغت انگلیزیه از چندین وجوه بر هندیان لازم است - وجه نخستین آنست که حکومت هندوستان حکومت انگلیزیه است و ارتباط در میان رعیت و حاکم و احقاق حقوق طرفین و رفع تعذبات و ایحافات<sup>۴</sup> هرگز حاصل نخواهد شد مگر بدینکه رعایا لسان حکام خودها را بدانند و **وجه دومی** آنست که اهل هندوستان به اشد احتیاج

۱. فرقه ایست در هندوستان که افراد آن فرقه خودها را به شکل امراء و عظماء ظاهر نموده اعالی هند را به فریب می آورند و به سله این فریب کسب رزق نموده اوقات خودها را خوتی و فاخوشی بسر می برند. ۲. بزرگی و افتخار و عظمت ۳. بیرون شده ۴. بردن و سلب کردن و در اینجا ظلم دستبرد مراد است.

محتاجند به جمیع فنون و معارف و صنایعی که در زبان انگلیزیست. پس واجب است بر ایشان که آن زبان را بخوبی انقنان نموده علوم و فنون را از آن لغت به لسان وطنی ترجمه نمایند و اساس مدنیت حقیقیه را که معارف بوده باشد در وطن عزیز خودها استوار سازند و سبب آنست که تسهیل طرق معاملات و تمهید سبب تجارت و اطلاع بر احوال و عادات امم و فهمیدن سببها و اخلاق قبایل و دانستن تواریخ دول و ممالک بی معرفت لغات آنها متعذر است لهذا هندیان را باید که لغت انگلیزیه را خصوصاً و سایر لغات را هموماً تعلم نمایند تا آنکه بتوانند راههای تجارت و معاملات را وسعت دهند و ممکن شود ایشان را که بر احوال جهانیان مطلع شده در اصلاح عقول و نفوس خودها بکوشند و از روش دیگران عبرت گرفته خودها را محل عبرت عالمیان نگردانند (چنانچه گردانند) آنچه پیش ذکر کردم بالنسبه به سوی اهل هندوستان بود. اما بالنسبه به سوی است انگلیزیه که است غالبه است. پس باید دانست حرص و طمع دول غربیه از حد تجاوز کرده است و تنافس<sup>۱</sup> و تحاسد ایشان از اندازه گذشته است و راهها برآ و بحرآ مفتوح گردیده است. دولت روسیه یک قدم پیشگاه (مسرو) نهاده و یک دست (مقابل دروازه استانبول) داشته است. و دولت فرنا بعد از هضم (تونس) چشم بر (طرابلس) و (مصر) دوخته و دولت (نمسه) دل بر (سلانیک) و (قسطنطنیه) بسته و دولت ایتالیا (مصر) و (طرابلس) را مطمع خود ساخته است. و دولت جرمن گاهی به جزیره (کریت)<sup>۲</sup> نظر انداخته بر سواحل شام بنام مستمرات<sup>۳</sup> نهاده است. و هر یک از آن دول عظام دولت عظیمه بریطانیا را از روی حسد دیده آتش حقدش مشتعل می شود خصوصاً در وقتی که سلطه او را بر بهترین اراضی عالم و مهد اجناس بنی آدم و کرسی برهما<sup>۴</sup> مؤسس مدنیت یعنی هندوستان ملاحظه می کنند. لهذا انگلیزان

۱. راهها  
 ۲. جزیره ایست در اقیانوس اطلس  
 ۳. نوآبادیها  
 ۴. کوهواره  
 ۵. یکی از بزرگان مله هندوستان است

را نیز برای صیانت اقطار هندیه و حراست آن اراضی مقدمه و سائلی باید بسیار قوی و اسبابی باید بسیار محکم تا آنکه بتوانند بدانها قطع آمال ارباب شره را نموده اطمینان قلب که حقیقت سعادت و غایت مطلوب انسانی است ایشان را دستیاب شود و این حفاظت تامه که موجب آرامی دل است هرگز ایشان را حاصل نخواهد شد به سبب استحکامات جبل طارق و جزیره مالطه و قبریس و باب‌المنذب و عدن و جزیره سفوطره و کیپ و دره خیبر و مضیق کرم و دره بلان و شهر قندهار و هر فردی از عقلای انگلیز اگر فورکنند به یقین خواهند دانست که استحکامات خارجه از برای صیانت امت عظیمه اجنبیه موجب اطمینان خاطر و آرامی دل نخواهد شد بلی حفاظت کامله و حراست تامه و اطمینان خاطر کلی و سکون قلب حقیقی در وقتی ایشان را دستیاب خواهد شد که استحکامات پایداری مملکت خویشتن را در قلوب هندیان استوار نمایند این بدینگونه می‌شود که لغت هندیه را نیز لغت روسیه دولت قرارداد در جمیع جلسات متعلقه به امور هندوستان استعمال کنند تا آنکه هندیان را معلوم شود که علاقه کلیه و رابطه تامه در میان ایشان و امت انگلیزیه حاصل شده است و یک نوع جنسیتی صورت وقوع پذیرفته است و امتیازات غالبیت را برداشته هندیان را در جمیع حقوق حتی در مجلس (پارلمان) با خودها شریک سازند چون که امتداد مدت اجنبی بودن به قدر امتداد زمان وصف غالبیت است - و البته انسان دل به اجنبی نخواهد بست - و دیگر آنکه اعانت نمایند هندیان را در ترجمه علوم و فنون... از لغت انگلیزیه به زبان هندی و از برای اجرای این عمل جمعیتی تشکیل نمایند و فنون جدید را در مدارس و مکاتب به لسان وطنی تعلیم دهند و از برای صناعت و زراعت در ممالک هندیه مدارس کلیه انشاء نمایند - بالجمله بر هندیان بدان نظر نگاه کنند که بر خود نگاه می‌کنند و همه تفاوتها و امتیازات را از میانه بردارند چنانچه حقانیت و عدالت و انسانیت اقتضاء می‌کند - و چنانچه

مدعیان عدالت از جنس انگلیز همین امر را از دولی که مساوات قائم در  
 میانه رعایای آنها نیست خواهش می نمایند - و بلاریب چون هندیان از شمار  
 این مساعی جمیله بهره ور شوند بقاء و سعادت و شقاء و فناء خودها را به  
 بقاء و سعادت و شقاء و فناء جنس انگلیز مربوط دانسته چون شخص انگلیزی -  
 الاصل در صیانت منافع آن جنس خواهند کوشید و درین هنگام بیم و خوف  
 بالمره زائل شده اطمینان کلی چنانچه پایدو شاید دستیاب خواهد شد - و اگر  
 هندیان اجتناب اینگونه ثمرات را از امت انگلیزیه نکندند دل بستگی چگونه  
 حاصل می شود و خیرخواهی به کدام نهج صورت هستی قبول خواهد نمود -  
 زیرا که اگر انسان خیر خود را در خیر دیگری نبیند هرگز از برای صیانت  
 خیر آن جانفشانی نخواهد کرد و عقل این امر را هرگز باور نخواهد نمود  
 و من به یقین می دانم که کوهه بینان امت غالبه و مغلوبه هر دو بر این اقوال  
 اخیر به نظر تعجب خواهند نگریست - و لکن چون زمانه شرح و تفسیر  
 این اقوال را نماید البته اذکیا و اغیبا همگی بر صحت آنها اتفاق خواهند  
 نمود این است مجمل آنچه می خواستم بیان کنم در واجبات لغات بر اهل آنها

### تکچر در تعلیم و تعلم

(بتاریخ ۸ نوامبر سنه ۱۸۷۲ روز پنجشنبه در آلبرت هال کلکته القاء فرموده اند)  
[من بسیار تعجب می‌کنم از این پرنسپل<sup>۱</sup> که چرا اینگونه خلاف عهد  
از ایشان سرزند زیرا آنکه ایشان معلم فلسفه است و فلسفه موجب درستی  
و تعدیل اخلاق و سبب مدنیت عالم است - پس کسی که معلم فلسفه بوده باشا  
لازم است او را که جمیع حدود عالم انسانی را مراعات کند نه آنکه کارهایی  
که مخالف قانون انسانیت است از او سرزند حقیقه<sup>۲</sup> این عهد شکنی پرنسپل  
مخالف شرف انسانی و مناقی رتبه علم و فلسفه است]-

می‌توانم که مسرت خود را ظاهر بکنم که این قدر جوانان هندی نژاد  
اینجا تشسته‌اند و همه به‌حلیه فضل و کمال آراسته و در تحصیل علم جد و جهد  
می‌نمایند و البته باید که از دیدن این نونهالهای هند بسیار خوش بشوم به  
جهت آنکه اینها نهالهای آن هندی هستند که مهد انسانیت و گهواره آدمیت است  
و انسانیت از هندوستان به‌همه عالم نشر شده است و این جوانان از همان

۱. پرنسپل به‌زبان انگلیسی مدیر مدرسه و یا مدیر اداره را می‌گویند در اینجا مقصود  
سید گوپا مدیر مدرسه آلبرت هال باشد که معلم فلسفه هم بوده است ولی معلوم نیست که  
چه خلاف عهدی از او سرزده که سید در مقدمه خطابه مجبور به ذکر آن عهد است از  
آریاب اطلاع خواشتمندیم هر کس بدان وقوف دارد برای ما بنویسد.

زمین هستند که اول دائرة معدل النهار در آنجا معین شده است و ایشان از همان ملک هستند که منقطة البروج را نخستین ایشان فهمیدند و غایت بعد منقطة البروج را از معدل النهار تعیین کردند و هر کس را معلوم است که تعیین این دو دائرة نمی شود تا آنکه در هندسه کمال حاصل نشود پس می توانیم بگوئیم که مخترع علم حساب و هندسه هندیان بودند - ببین که ارقام هندیه ازین جا در عرب رفته و از آنجا در یورپ منتقل گردیده است و این جوانان اولاد همان سرزمین هستند که جمیع قوانین و آداب عالم از آنجا گرفته شده است - اگر کسی به خوبی ملاحظه کند خواهد دید که (گودروما)<sup>۱</sup> که مادر همه کودهای فرنگ است از چهار پید و شاسترا گرفته شده است - و در افکار ادبیه و در شعرهای رائق و خیالات عالیه یونانیها شاگرد اینها بودند - یک شاگرد ایشان که فیثاغورس یعنی «پنجاه کورس» بوده است در یونان سبب نشر علوم و معارف شده است حتی به درجه ای رسید که قول او را كالوحي المنزل من السماء قبول می نمودند بلا دلیل - و در افکار فلسفیه به درجه اعلی رسیده بودند. خاك هند همان خاك است و هوا همان هوا و این جوانانی که اینجا حاضر هستند نشاء همان آب و خاك و هوا هستند - پس من بسیار خشنود هستم که ایشان بعد از خواب دراز متنبه شده ارث خود را استرجاع می نمایند و میوه های درخت خود را می چینند. اکنون ما می خواهیم که در علم و تعلیم و تعلم سخن یرانیم - ولیکن چه بسیار مشکل است در علم سخن راندن - علم را حد و پایانی نیست و محسنات علم را اندازه و نهایی نی و این افکار متناهی است نمی تواند که بر آن غیر متناهی احاطه نماید - و دیگر آنکه در بیان علم و شرف آن هزارها فصحا و هزارها بلنا و هزارها حکما افکار خود را بیان کرده اند - پس چه بسیار دشوار است که در اینجا شخصی سخن نوی براند - ولیکن با وجود این طبیعت قبول نمی کند که فضیلت او را بیان نکنم پس می گوئیم که اگر کسی غور کند خواهد دانست

۱. مجموعه قوانین ملت روم  
دینی هند می باشد.

که سلطان عالم علم است و به غیر علم نه پادشاهی بوده است و نه هست و نه خواهد بود. اگر نظر کنیم بر فاتحین کلدانیان چون **سمیرامیس** و غیر آن که تا حدود تاتار و هند رسیده بودند، آن فاتحین کلدانیان نبودند بلکه فی الحقیقه علم و دانش بود و مصریان که ممالک خود را وسعت دادند و رامیس ثانی از ایشان که او را سوساتریس می گویند تا میسوپوتامیا (بین النهرین) به روایتی سو تا هند به روایتی دیگر سلطت ملک خود را داد آن مصریان نبودند بلکه علم بود. فنیقیان که با کشتیهای خرد خرد، رفته رفته جزائر بریتش و بلاد اسپانیه و پورتگال و یونان را مستعمرات خود کردند حقیقه آنها فنیقیان نبودند بلکه علم بود که اینگونه بسط قدرت خود را نموده بود. اسکندر هرگز از یونان به هندوستان نیامد و بر هندیان غلبه نکرد بلکه آنکه بر هند غلبه کرد آن علم بود. و این فرنگیها که اکنون به همه جای عالم دست انداخته اند و انگلیز خود را به افغانستان رسانیده و فرنگ تونس را به قبضة تصرف خود در آورده و اقامت این تطاول و این دست درازی و این ملک گیری نه از فرنگ بوده است و نه از انگلیز بلکه علم است که هر جا عظمت و شوکت خود را ظاهر می سازد. و جهل در هیچ جا چاره ای ندیده مگر آنکه سر خود را به خاک ملذت در پیشگاه علم مالیده اعتراف بر عبودیت خود نموده است. پس حقیقه هرگز پادشاهی از خانه علم بدر نرفته است و لکن این پادشاه حقیقی که علم بوده باشد هر وقتی پایتخت خود را تغییر داده است. گاهی از مشرق به مغرب رفته و گاهی از غرب به مشرق رفته. ازین در گذریم. اگر بر غنا و ثروت عالم نظر کنیم خواهیم دانست که غنا و ثروت نتیجه تجارت و صناعت و زراعت است. و زراعت حاصل نمی شود مگر به علم فلاحت و کمتری (شیمی) نباتات و هندسه. و صناعت حاصل نمی شود مگر به علم فیزیک و کمتری و جبر افعال و هندسه و حساب و تجارت مبنی بر صناعت و زراعت است. پس معلوم شد که جمیع ثروت و غنا نتیجه علم است. پس غنای در عالم نیست مگر به علم و غنی نیست به غیر از علم. و بالجملة

جمیع عالم انسانی عالم صنایع است یعنی عالم، عالم علم است. و اگر علم از  
 عالم انسانی بر آورده شود دیگر انسانی در عالم باقی نمی ماند. و چون  
 بدینگونه است علم یک انسان را چون قوه ده نفر و صد نفر و هزار نفر و  
 ده هزار نفر می کند. و منافع انسانها از برای خود و برای حکومتها بقدر  
 علم آنها است پس هر حکومتی را لازم است از برای منفعت خود در تأسیس  
 علوم و نشر معارف بکوشد چنانچه اگر یک شخص را باغبیای بوده باشد  
 از برای منفعت خود لازم است که در تسطیح ارض و اصلاح اشجار و نباتات  
 آن به قانون فلاحت بکوشد همچنین حکام را لازم است که برای منفعت  
 خویشان در نشر علوم سعی نمایند و چنانچه اگر صاحب باغبیای در اصلاح  
 آن به قانون فلاحت کوتاهی بورزد زیان آن بر خود او راجع می شود همچنین  
 اگر پادشاهی در نشر علوم میانه رعایای خود کوتاهی کند ضرر آن بر آن  
 حکومت عاید خواهد شد. چه فایده است پادشاه زولودبر نو را از اینکه  
 بر جماعتی صراحتاً و حفاقتاً حکم می نماید و اینگونه حکومت را چنان  
 می توان که حکومت نامی. و چون شرف علم اندکی معلوم شد اکنون می خواهیم  
 که سخن چند در مراتب علوم و تعلیم و تعلم بگوئیم. پس باید دانست که هر  
 علمی را موضوعی است خاص و به غیر از لوازم و عوارض آن موضوع خاص  
 در چیزی دیگر بحث نمی کند مثلاً علم فیزیات از خواص اجسام که در عالم  
 خارج موجود است و بر آن کیفیت خاصه خود می باشد بحث می کند و بر امور  
 دیگر که در عالم انسانی لازم است متعرض نمی شود علم کیمیا یعنی کمتری در  
 خواص اجسام از حیثیت تحلیل و ترکیب سخن می راند. و علم نباتات یعنی  
 علم بوتانی فقط نباتات را موضوع بحث خود قرار می دهد. و علم حساب  
 از کم منفصل و هئسه از کم متصل و همچنین سایر علوم. هیچیک از این علوم  
 در امور خارجه از موضوع خود بحث نمی کنند. و اگر ما خوب ملاحظه بکنیم  
 خواهیم دانست که هر یک از این علوم که موضوع آنها امریست خاص بمنزله



عضوی است از برای شخص علم - و هیچ یکی از اینها منفرداً و منفصلاً نمی‌تواند که حفظ وجود خود را نماید و موجب منفعت از برای عالم انسانی بشود - چون که هر یکی از این علوم در وجود خود مربوط به علم دیگر است مانند ارتباط حساب به هندسه - و این احتیاج آن علم به علوم دیگر از خود آن علم فهمیده نمی‌شود و ازین است که اگر آن علم منفرد بوده باشد ترقی در او حاصل نمی‌شود و نه پایدار خواهد ماند - پس علمی باید که آن به منزله روح جامع کلی از برای جمیع علوم بوده باشد تا آنکه صیانت وجود آنها را نموده هر یکی از آنها را به موارد خود به کار برد - و سبب ترقی هر یکی از آن علوم گردد - و آن علم که به منزله روح جامع و به پایه قوت حافظه و علت مبقیه بوده باشد آن علم فلسفه یعنی حکمت است زیرا آنکه موضوع آن عام است - و علم فلسفه که لوازم انسانی را بر انسان نشان می‌دهد - و حاجات به علوم را آشکارا می‌سازد - و هر یک از علوم را به موارد لائقه خود به کار می‌برد اگر فلسفه در امتی از اسم نبوده باشد و همه آحاد آن امت عالم بوده باشد به آن علمی که موضوعات آنها خاص است ممکن نیست که آن علوم در آن امت مدت یک قرن یعنی صدسال بماند و ممکن نیست که آن امت بدون روح فلسفه استنتاج نتایج از آن علوم کند دولت عثمانی و خدیویت مصر مدت شصت سال است که مدارس از برای تعلیم علوم جدید گشوده‌اند و تا هنوز فائده‌ای از آن علوم حاصل نکرده‌اند و سبب این است که تعلیم علوم فلسفه در آن مدارس نمی‌شود و به سبب نبودن روح فلسفه ازین علمی که چون اعضاء می‌باشند ثمره ایشان را حاصل نیامده است - و بلاشک اگر روح فلسفه در آن مدارس می‌بود درین مدت شصت سال از بلاد فرنگ مستغنی شده خود آنها در اصلاح ممالک خویش بر قدم علم سعی می‌نمودند - و اولاد خود را هر ساله از برای تعلیم به بلاد فرنگ نمی‌فرستادند و استادها از آنجا برای مدارس خود طلب نمی‌نمودند و می‌توانم بگویم که اگر روح

فلسفی در یک امتی یافت بشود یا آنکه در آن امت علمی از آن علوم که  
 موضوع آنها خاص است نبوده باشد بلاشک آن روح فلسفی آنها را بر  
 استحصال جمیع علوم دعوت می کند - مسلمانان صدراول را هیچ علمی نبود  
 لکن به واسطه دیانت اسلامی در آنها یک روح فلسفی پیدا شده بود و به  
 واسطه آن روح فلسفی از امور کلیه عالم و لوازم انسانی بحث کردن گرفتند  
 و این سبب شد که آنها جمیع آن علوم را که موضوع آنها خاص بود در زمان  
 منصور دوانقی از سریانی و پارسی و یونانی به زبان عربی ترجمه نموده  
 در اندک زمانی استحصال نمودند - فلسفه است که انسان را بر انسان می-  
 فهماند و شرف انسان را بیان می کند و طرق لائقه را به او نشان می دهد - هر امتی  
 که روی به تنزل نهاده است اول نقصی که در آنها حاصل شده است در روح  
 فلسفی حاصل شده است پس از آن نقص در سایر علوم و آداب و معاشرت  
 آنها سرایت کرده است - چون مراتب علوم و شرف فلسفه معلوم شد اکنون  
 می خواهیم اندکی سخن در کیفیت تعلیم و تعلم مسلمانان بگوئیم پس می گوئیم  
 مسلمانان درین زمان در تعلیم و تعلم خود هیچ فایده ای ملاحظه نمی کنند مثلاً  
 علم نحو می خوانند و غرض از علم نحو آنست که کس لغت عربی را  
 استحصال کرده قادر برگفتن و نوشتن شود و حال آنکه مسلمانان درین  
 زمان علم نحو را مقصود بالاصاله قرار داده سالهای دراز صرف افکار  
 فیلسوفانه بلافائده در علم نحو می کنند و حال آنکه بعد از فراغت نه قادر بر  
 تکلم عربی هستند و نه قادر بر نوشتن عربی و نه قادر بر فهمیدن آن - علم  
 معانی و بیان که آن را (بشیرینور) می گویند آن علمی است که بدان انسان  
 منشی و خطیب و شاعر گردد و حال اینکه ما می بینیم در این جزو زمان بعد  
 از تحصیل کردن آن علم قادر بر تصحیح کلمه یومیة خود هم نمی شوند - و  
 علم منطق که میزان افکار است باید هر شخصی که او را استحصال کند قادر  
 گردد بر تمیز هر حقی از هر باطلی و هر صحیحی از هر فاسدی و حال  
 آنکه ما می بینیم که دماغهای منطقیهای ما مسلمانان پر است از جمیع خرافات

و اہیات بلکہ هیچ فرقی در میان افکار اینها و افکار عوام بازاری یافت نمی شود - علم حکمت آن علمی است که بحث از اسوال موجودات خارجی می کند و علل اسباب و لوازم و ملزومات آنها را بیان می کند - و عجیب آنست که علمای ما صدی و شمس البارعه می خوانند و از روی فخر خود را حکیم می نامند و با وجود این دست چپ خود را از دست راست نمی شناسند و نمی پرستند که ما کیستیم و چیستیم و ما را چه باید و چه شاید و هیچگاه از اسباب این تار برقیها و آگنیپوتها و ریل گارها سوال نمی کنند. عجیبتر آنست که یک لپٹی در پیش خود نهاده از اول شب تا صبح شمس - البارعه را مطالعه می کنند و یکبار درین معنی فکر نمی کنند که چرا اگر شیشه او را برداریم دود بسیار از آن حاصل می شود و چون شیشه را بگذاریم هیچ دودی از او پیدا نمی شود - خاک بر سر اینگونه حکیم و خاک بر سر اینگونه حکمت - حکیم آنست که جمیع حوادث و اجزای عالم ذهن او را حرکت بدهد نه آنکه مانند کورها در یک راهی راه برود که هیچ نداند که استیش و پایان آن کجاست - علم فقه مسلمانان حاوی است مرجع حقوق منزلیه و حقوق بلدیہ و حقوق دولیہ را پس می باید شخصی که متوغل در علم فقه شود لائق آن باشد که صدراعظم ملکی شود یا سفیر کبیر دولتی گردد و حال آنکه ما فقهای خود را می بینیم بعد از تعلیم این علم از اداره خانه سرد عاجز هستند بلکه بلاهت را فخر خود می شمارند - و علم اصول عبارت است از فلسفہ شریعت یعنی (فیلوزوفی آف لاء) که در آن علم حقیقت، صحت و فساد و منفعت و مضرت و علل تشریح احکام بیان می شود و البته یک شخص که این علم را بخواند می بایست که قادر شود بر وضع قوانین و اجرای مدنیت در عالم - و حال آنکه ما می بینیم که خوانندگان این علم در مسلمانان محروم هستند از دانستن فوائد قوانین و قواعد مدنیت و اصلاح

۱. الکتربک ۲. به زبان ہندی کشنی پٹاری ۳. آہنہالی کہ راہ آہن  
روی آہا راہ می رود ۴. حکمت قوانین

عالم چون حال این علما معلوم شد می‌توانیم بگوئیم که علمای ما درین زمان مانند فتیله بسیار باریکی هستند که بر سر او یک شعله بسیار خردی بوده باشد که نه اطراف خود را روشنی می‌دهد و نه دیگران را نور می‌بخشد. **عالم حقیقه نور است** اگر عالم باشد پس اگر عالم عالم است می‌بایست که بر همه عالم نور بپاشد و اگر بر همه عالم نور او نرسد اقلاً می‌باید که قطر خود را و یا شهر خود را و یا قریه خود را و یا خانه خود را منور سازد. و این چه عالمی است که خانه خود را هم منور نمی‌کند و عجبتر از همه اینها آنست که علمای ما درین زمان علم را بر دو قسم کرده‌اند یکی را می‌گویند علم مسلمانان و یکی را می‌گویند علم فرنگی. و ازین جهت منع می‌کنند دیگران را از تعلیم بعضی از علوم نافعه و این را نفهمیدند که علم آن چیز شریفی است که به هیچ ملاحظه‌ای نسبت داده نمی‌شود و به چیزی دیگر شناخته نمی‌شود بلکه هر چه شناخته می‌شود به علم شناخته می‌شود و هر ملاحظه‌ای که معروف می‌گردد به علم معروف می‌گردد انسانها را باید به علم نسبت داد نه علم را به انسانها. چه بسیار تعجب است که مسلمانان آن علوم می‌گویند که به ارسطو منسوب است آن را به غایت رغبت می‌خوانند گویا که ارسطو یکی از اراکین مسلمانان بوده است. و اما اگر سخنی به کلیلو و نیوتون و کپلر نسبت داده شود آن را کفر می‌انگارند. پدر و مادر عام برهان است و دلیل نه ارسطو است و نه کلیلو. حق در آنجاست که برهان در آنجا بوده باشد و آنها که منع از علوم و معارف می‌کنند به زعم خود حیانت دیانت اسلامی را می‌نمایند آنها فی الحقیقه دشمن دیانت اسلامی هستند نزدیکترین دینها به علوم و معارف دیانت اسلامی است و هیچ منافاتی در میانه علوم و معارف و اساسهای دیانت اسلامی نیست. امام غزالی که او را حجت الاسلام می‌گویند در کتاب *منقذ من الضلال* می‌گوید آن شخصی که می‌گوید دیانت اسلامی منافی ادله هندسیه و براهین فلسفیه و قواعد طبیعی است آن شخص دوست جاهل اسلام است و ضرر این دوست جاهل بر اسلام زیاده است از ضرر زندیقها

عجیبه! ابرهای سیاهی آفاق را گرفته است. چه گردهای عظیمی و غبارهای غلیظ و گردبادهای شدید جو را پر کرده است. دلها در لرزش است رنگها همه پریده است. این چه آوازهای مهول است این چه نعردهای جانکاه است این چه صیاحهائی است که گوشها را کر می کند. این چه قمقمه است. شمال در زلزله است و جنوب در رجفان واضطراب، کوه و دشت از آهن و فولاد پرگردیده است. آواز توپها می شنوم شعاع اسلحه در آن تیردهوا مانند برق به چشم می آید. کسی کسی را نمی شناسد. عجیب تلاطم خونها است. سینه ها همه به سم ستوران ستوده شد. مللهای مختلفه درهم آمیخته و اشکال متنوعه بهم آمیخته است. دلها پر از خشم و لبها را از غضب می خایند عفریتها با دیوها در ستیزند. خانه ها خراب شده و اموال به نهب و غارت رفته است. عروسها در گریه و زاریند و سادران بر پریشانان نوحه می نمایند مظلومان منتظر فرج الله الله می گویند.

چقدر دشوار است جبال و اودیه را قطع نمودن. نهرها پر از خون شده است. اجیر شکم خود شده اند که جان خود را برباد دهند. اینک مزدوری نو، خانه برادر خود را گرفته، اجنبی را در آن اسکان می کند. عقاب با پنجه چشم شیر را می کند. جمشید به دماوند گریخته. برهما در

کوه هیمالیا در وجه و طرف است بکرماجیت سرازقبر بر آورده زندگی تازه را امیدوار است. هیرمند و اتک حاجت به پل ندارد.

جثت قتلی نهرها را پر کرده است. آتش، عالم را فرا گرفته است سرو خشک را با هم می سوزاند. ضحفا روی اقویا را به ناخن می خراشند، بیماران را امید صحت شده است و اموات در ارماس خود به امید حیات، الواح قبور را، حرکت می دهند و مراکب و مدرعات، در ظلمت بحار الواح آنها پاره پاره شده است. دیگر آواز مدافع را از آنها نخواهی شنید. صعالیک به تخت ملک نشستند. گوش دهید، گوش دهید. اینک ملک بر قله کوه قاف ایستاده، دست خدا با شمیر در وسط آسمان ظاهر شده روشنائی عالم را گرفت. آفتاب طلوع نمود و ابرهای مظلوم پاره پاره گردید غبارها فرو نشست صور دیده شد خشمها فرو نشست هر که از هراه آمده است بدان راه برگشت. مالک، ملک خود را تصرف نمود. خارها خشک شد گلها و ریاحین زمین گرفت تمام عالم را از هار و انوار فرا گرفت. چه بهجت و مسرتی است. دیو بد رود شد.

شیطان هلاک گردید. عالم در امن و امان است. عدل، پادشاه شده است. ضحاک در کوه دماوند به سلسله درآمد. عالم یکبارگی بهشت شد. حکم، حکم خداست و بنده، بنده آن، ملک فریاد می کند. گوش دهید گوش دهید، پس از این مرگ نخواهد بود به حیات ابدی زیست نمایید. دیگر مرارت بیماری را نخواهید چشید. هر قومی در حضیره خود به امن و امان زیست نماید. هر طایفه به حیطة خود بود و باش کند و دست تعدی کوتاه و بازوی ظلم شکسته شده و السلام جمال الدین الحسینی.

### شجره نامه خاندان سید

مکرر از اینجانب تقاضا شده که از روی الواح قبور موجود خانوادگی مرحوم سیدجمال الدین اسدآبادی نام و نشان اجداد و نیاکان او را بنویسم چون سالها از زاد و بوم خود دور بودم انجام این خدمت برای من مقصور نبود. در این اخیر که اسدآباد آمده فرصت را غنیمت شمرده و روزی چند دنبال انجام این منظور رفته الواح قبور افراد این خاندان جلیل را بررسی نموده و تا آنجائی که ممکن و به نظر رسید آنها را خواندم و از روی الواح قبور موجود نوشته های منقور هر یک را با دقت یادداشت و اینک یاد داشتهای مزبور را تنظیم و تقدیم علاقه مندان می نمایم، هرکس ادنی شکی در این منقولات بنماید می تواند یا تحمل مسافرت کوتاهی از نزدیک رجوع کند و صحت نوشته مرا در مقابل چشم خود ببیند.

با اینکه شجره نامه خاندان سیدجمال الدین اسدآبادی مشهور به افغانی در کتاب شرح حال سید و مجموعه مقالات جمالیه هر دو به قلم میرزا لطف الله همشیره زاده سید، پدر نگارنده چاپ و منتشر شده و علاقه مندان دیده و خوانده اند مناسب دانستم اول هر دو شجره نامه مزبور را در اینجا نوشته و سپس قسمتی از الواح قبور نیاکان و کسان نزدیک او را عیناً از روی الواح قبور نقل کنم - اضافه می نمایم که قبور آباء و اجداد سید جمال الدین در جوار بقعه امام زاده احمد واقع در ابتدای محله سیدان اسدآباد در قسمت شمال شرقی

خانه پدری سید و مقابل منزل میر شرف الدین واقع شده و هنوز هم پا برجا و گویا بر این است که جد اعلای این نایقه شهر پیش از سال ۸۶۲ هجری قمری در اسدآباد همدان متوطن و ساکن بوده.

اولد شجره نامه خاندان سید جمال الدین بخط میرزا لطف الله مشیره راده او، سید جمال الدین ابن سید صفدر بن سید علی بن میر رضی الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام بن میر اصیل الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام بن میر زین الدین الحسینی القاضی بن میر ظهیر الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام ابن میر اصیل الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام.

دوم - شجره نامه دیگر از خاندان سید که در خانواده سید سیف الله اسدآبادی بوده.

سید جمال الدین ابن سید صفدر بن سید علی بن میر رضی الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام بن میر اصیل الدین محمد الحسینی قاضی بن میر زین الدین الحسینی بن میر ظهیر الدین بن میر اصیل الدین بن میر ظهیر الدین سید عبدالله<sup>۱</sup>.

با ملاحظه و دقت نظر به هر دو فقره تسبیح فوق الذکر می بینیم که در شجره نامه دومی نام میر ظهیر الدین اول آمده که در شجره نامه اولیه نیست من در این مورد کنجکاوی نموده و سنگ قبر امیر اصیل الدین را پیدا کرده و با دقت به نوشته لوح قبر او که بطور روشن و خوانادر دسترس و جلو چشم بیننده قرار می گیرد (ردیف ۸ الواح قبور در این مقاله) مسلم و واضح است که نام امیر اصیل الدین ابن محمد ابن امیر ظهیر الدین در شجره نامه دومی صحیح و بجا نوشته شده. در ضمن این نکته را علاوه می نماید که آنچه از نوشته های الواح قبور و مفاد هر دو شجره نامه درك و استنباط می شود کلمات (قاضی و شیخ الاسلام و محمد الحسینی) کتبه افراد این سلسله جلیله بوده.

---

۱. سید عبدالله فرزند سید مرتضی اسدآبادی، تاریخ دفاتر طبق نقش سنگ قبر او سال ۸۶۲ هجری قمری است.



با توجه به هر دو فقره نسبتاً فوق‌الذکر اینک می‌پردازیم به تاریخ فوت افراد نامبرده و سپس فرزندان هر یک از آنها از روی الواح قبور حاضر :  
۱- سید جمال‌الدین اسدآبادی مشهور به افغانی - تاریخ فوت سال ۱۳۱۴ هجری قمری در اسلامبول شهید و در اواخر سال ۱۳۲۳ شمسی اسکلت او را به افغانستان حمل و در مقبره مجلی که برای او ساخته شده دفن شده.

۲- سید صفدر پدر سید جمال‌الدین - در سال ۱۳۰۱ هجری فوت و جنازه او به قم حمل و دفن شده است (نامه مورخه ۲۰ ذیحجه ۱۳۰۱ هجری) میرزا شریف مستوفی به ابوتراب عارف که مراتب را به سید در پاریس اطلاع دهد مؤید آنست (به مجموعه اسناد و مدارک منتشر نشده درباره سید جمال‌الدین چاپ دانشگاه طهران مراجعه شود).

۳- سید علی پدر سید صفدر - لوح قبر حاضر پس از حذف مقدمه... عالیحضرت سیادت و نجابت پناه سید علی ابن مرحوم رضوان و جنت آرامگاه میررضی‌الدین محمدالحسینی شیخ الاسلام توفی فی سنه ۱۲۰۸.

۴- میررضی‌الدین پدر سید علی - لوح قبر پس از حذف مقدمه... عالیحضرت سلاله السادات و النجباء میررضی‌الدین الحسینی شیخ الاسلام ابن مرحمت و غفران پناه میراصیل‌الدین محمدالحسینی توفی فی شهر رجب المرجب سنه ۱۱۸۱.

۵- میراصیل‌الدین پدر میررضی‌الدین - لوح قبر بعد از مقدمه... عالیجناب غفران آب میراصیل‌الدین قاضی بن مرحمت پناه میرزین-الدین الحسینی توفی فی شهر صفر المظفر ۱۱۲۳. (تاریخ سال صاف شده و خوب خوانده نشد.)

۶- میرزین‌الدین پدر میراصیل‌الدین - (لوح قبر او را هنوز ندیدم)

۷- میرظهیر‌الدین پدر میرزین‌الدین - (لوح قبر او را هنوز ندیدم)

۸- امیر اصیل‌الدین پدر میرظهیر‌الدین - لوح قبر بعد از مقدمه... سیادت و نجابت پناه علامی مقامی (یک کلمه لایق) امیر اصیل‌الدین ابن محمد ابن-

امیر ظهیر الدین توفی فی یوم اثنین شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۱۴۱ .

۹- امیر ظهیر الدین پدر امیر اصیل الدین - (لوح قبر او را هنوز ندیدم)

۱۰- سید عبدالله فرزند سید مرتضی که نوشته شده جدا اعلای سید جمال-

الدین است لوحه قبر او چنین است... هذا قبر الولد الصالح المرحوم المغفور-

السید الشہید الدارج الرحمہ بالمغفرة من رب الوعد و هو نتیجة الاکابر و

نقبة الاخيار جلال الدولة والدین سید عبدالله ابن سید مرتضی اسد آبادی (مرتضی

کمی حکم شده) توفی فی شهر شوال سنه اثنی و ستہ و ثمانیہ مائة (۸۶۲)

تا اینجا از روی نوشته ألواح قبور حاضر نسل بعد نسل اجداد و

تیاکان سید جمال الدین اسد آبادی مشهور به افغانی مشخص و مسلم است و

حالا به ذکر نام و تاریخ فوت فرزندان افراد نامبرده به ترتیب تا آنجائی که

من بررسی نموده ام از روی ألواح قبور آنها می نویسم:

**اول - سید جمال الدین - تاهل نشده و اولادی نداشته.**

**دوم - سید صفدر پدر سید جمال الدین فرزندان او عبارت است از:**

۱- سید جمال الدین اسد آبادی مشهور به افغانی - تاریخ فوت و مقبره

او مشخص بوده و در بالا ذکر شده.

۲- سید مسیح الله - لوح قبر او بعد از مقدمه... عالیجناب سیادت

مآب آقای سید مسیح الله خلف صدق آقای سید صفدر فی سیم شهر ربیع الثانی سنه

۱۲۹۶ .

۳- طیب بیگم - در سال ۱۳۰۳ هجری فوت و جنازه او با جنازه

میرزا حسین مستوفی همسرش مردو به عثیات عالیات حمل و دفن شده اند.

۴- مریم بیگم - (خواهر نائنی سید) سنگ قبر او ... هذا قبر-

المرحوم المغفور سید مریم بیگم بنت مرحوم آقا سید زکی متوفیه سال

۱۳۳۰ .

**سوم - فرزندان سید علی پدر سید صفدر عبارت است از:**

۱- سید صفدر پدر سید - به ردیف ۲ سلسله انساب مراجعه شود.

۲- سید علی پدر سید - به ردیف ۳ سلسله انساب مراجعه شود.

۳- سید محمد پدر سید - به ردیف ۴ سلسله انساب مراجعه شود.

۴- سید حسن پدر سید - به ردیف ۵ سلسله انساب مراجعه شود.

۵- سید حسین پدر سید - به ردیف ۶ سلسله انساب مراجعه شود.

۶- سید علی پدر سید - به ردیف ۷ سلسله انساب مراجعه شود.

۷- سید محمد پدر سید - به ردیف ۸ سلسله انساب مراجعه شود.

۲- میرزکی عموی سید - لوح قبر او بعد از مقدمه... سیادت و سعادت همراه میر محمد زکی این مرحوم المبرور جنت و رضوان آرامگاه سیادت پناه سید علی توفی فی شهر رجب المرجب ۱۲۴۹.

۳- سید حیدر عموی سید - سنگ قبر او... سید حیدر خلف مرحوم سید علی ۱۲۷۲.

۴- سید یعقوب عموی سید - (سنگ قبر او با سید علی اکبر پسرش یکی است)

چهارم فرزندان میر رضی الدین پدر سید علی طبق الواح قبور حاضر عبارتست از :

۱- سید علی پدر سید صفدر نوشته لوح قبر او عیناً در ردیف سوم سلسله انساب نقل شده.

۲- سید محمد علی - لوح قبر او بعد از مقدمه... سید محمد علی ابن- مرحمت پناه میر رضی الدین شیخ الاسلام الحسینی توفی فی شهر صفر ۱۲۴۱.

۳- نرجس خانم - سنگ قبر... عصمت و عفت پناه نرجس خانم بنت عالی حضرت سلاله السادات و النجباء میر رضی الدین الحسینی توفی فی شهر- ذی قعدة الحرام ۱۱۷۶.

۴- ستاره بیگم - سنگ قبر... سیده الصالحه علیا جناب ستاره بیگم- ابن میر محمد رضی الدین الحسین توفی ۱۲۰۷.

پنجم - فرزندان میر اصیل الدین پدر میر رضی الدین مطابق الواح قبور حاضر.

۱- میر رضی الدین پدر سید علی - نقش لوح قبر او عیناً در ردیف چهارم انساب این سلسله جلیله نقل شده.

۲- میر شرف الدین - (میر شرف الدین پدر سکنه بیگم مادر سید جمال الدین است) لوحه قبر او بعد از حذف مقدمه... عالیجناب مقدس القاب قدوسی- انساب مبادی آداب معارف القاب سلاله السادات و النجباء خیر الحاج والمعتمدین

حاجی میر شرف الدین الحسینی ابن مرحمت و غفران پناه چنت و رضوان  
آرامگاه عالیجناب فصایل و کمالات مآب نجسته القاب سلاله الاعظم  
والاعیان میر اصیل الدین الحسینی غفر الله له کفقد توفی شهر شعبان معظم من  
شهور مطابق ۱۲۴۱.

ششم - فرزندان میر زین الدین پدر میر اصیل الدین مطابق الواح قبور  
عبارتند از :

۱- میر اصیل الدین پدر میر رضی الدین - نوشته لوح قبر او عیناً در  
ردیف ۵ سلسله انساب نقل شده.

۲- میر افضل الدین - لوحه قبر او بعد از مقدمه... عالیجناب میر  
افضل الدین ابن غفران پناه میر زین الدین توفی شهر ذیقعدہ سنه ۱۲۳۶.

۳- شهربانو - لوحه قبر او بعد از مقدمه... سیده الصالحه شهربانو  
خانم بنت مرحمت پناه میر زین الدین توفی ذالقعده سنه ۱۲۱۴.

هفتم - فرزندان میر ظهیر الدین پدر میر زین الدین :

۱- میر زین الدین - در ردیف مربوط به سلسله انساب نوشتم که قبر  
او را هنوز ندیدم ولی قبور سه نفر فرزندان او هست که نقش الواح قبور  
هر سه آنها را ذیل ردیف ششم عیناً نقل نمودم.

هشتم - فرزندان امیر اصیل الدین پدر میر ظهیر الدین :

۱- میر ظهیر الدین - لوحه قبر او را هنوز ندیدم و در سلسله انساب  
متذکر شدم.

۲- میر هدایت الله - لوحه قبر او بعد از حذف مقدمه... نجابت پناه  
میر هدایت الله ابن سیادت پناه میر اصیل الدین الحسینی قد توفی شهر جمادی -  
الآخر سنه ۱۱۸۵.

نهم - فرزندان امیر ظهیر الدین پدر امیر اصیل الدین :

۱- امیر اصیل الدین ابن محمد ابن امیر ظهیر الدین است که نوشته  
لوح قبر و تاریخ فوت او را حیناً در ردیف هشتم سلسله انساب نقل نمودم.

**دهم - سنگ قبر سید عبدالله فرزند سید مرتضی اسدآبادی که در**  
 ردیف دهم سلسله انساب نوشته لوح قبر او را عیناً نقل نموده که نام او را  
 با جلالت قدر و کلمه السید شهید و اسدآبادی در لوحه قبر نقر و متذکر شدیم  
 که همه جا او را جد اعلا سید جمال الدین نوشته و می دانند.  
 و از جمله قبوری که بدون شک منسوب به این خاندان است الواح  
 قبور چند نفر نامبرده زیر است :

۱- سید مجتبی - لوح قبر او بعد از مقدمه ... هذا قبر مرحوم  
 المفقور سید مجتبی ابن عالی حضرت سلاله السادات و النجیا سید مرتضی توفی  
 شهر ذی حجة الحرام سنه ۱۱۹۳.  
 ۲- رقیه بیگم - لوح قبر او ... قبر مرحومه سیده السیده الصالحة  
 رقیه بیگم بنت عالی جناب سید مرتضی شیخ الاسلام (سنه فوت حک شده و لایق  
 است).

۳- میر هدایت - لوح این قبر تمام شمر است و ذکر نام میر هدایت  
 هم به شمر آمده، تاریخ فوت او سال ۱۲۳۵ هجری قمری است (شاید شد  
 فرزند میر شرف الدین است و در سن جوانی فوت شده).  
 ۴- سید کمال الدین - لوح قبر او ... آرامگاه سید کمال الدین الحسینی -  
 ابن سید مسیح آقه سنه ۱۲۳۵ هجری سید کمال الدین پسر سید مسیح آقه و نوه سید  
 صفدر و برادرزاده سید جمال الدین است و از او دو فرزند به نامهای سید  
 محمود الحسینی جمالی و سید احمد الحسینی جمالی باقی مانده که هر دو حیات  
 دارند و چند سال است در همدان ساکن می باشند.

علاوه بامراجعه به کتاب مجموعه اسناد و مدارک منتشر نشده در باره  
 سید جمال الدین اسدآبادی مشهور به افغانی چاپ دانشگاه تهران ضمن  
 نامه های میرزا شریف مستوفی و حاج سید هادی روح القدس و میرزا لطف آقه  
 همشیره زاده سید جمال الدین از اسدآباد به عنوان سید در پاریس مکرر به نام پدر  
 و مادر و خواهران و خواهرزادگان او میرزا شریف و میرزا لطف آقه مستوفی

و سایر کسان و بستگان او به نامهای:

سید کمال‌الدین و میرزا زین‌العابدین پسر سید صدرالدین و سید مرتضی و سید مصطفی و سید صدرالدین و سید امین‌الله و سید حسین و سید یعقوب و سید نصرالدین و سید آقا بزرگ بر خورد می‌کنیم که احتیاج به ذکر و نوشتن الواح قبور آنها نیست.

### توضیح

با توجه به شجره‌نامه خاندان سید جمال‌الدین اسدآبادی مشهور به افغانی و ملاحظه نوشته الواح قبور حاضر افراد نامبرده که نقش قبر و تاریخ فوت هر یک از آنها از روی الواح قبور مرصمه بعد از حذف مقدمه با نهایت امانت عیناً نقل و نوشته شده جز الواح قبور سه نفر از نیاکان سید (قبر میرزا زین‌الدین و میرزا ظهیرالدین ردیف ۵ و ۶ و لوح میرزا ظهیرالدین اول ردیف ۹ سلسله انساب) که نوشته شدیداً نشدند - اولاً ممکن است جنازه آنها مطابق آداب و رسوم معموله به عتبات عالیات یا بلده طیبه قم حمل و دفن شده باشند. ثانیاً بقعه امامزاده احمد و قبور اجدادی سید و قسمتی از قبرستان عمومی در محل نسبتاً مرتفعتری در ابتدای محله سیدان واقع شده متأسفانه برای تسهیل عبور و مرور وسایل نقلیه از وسط اهل قبور تقریباً به طول هشتاد متر و عرض شش متر این ارتفاع و پراکندگی را خاکبرداری و تسطیح نموده‌اند و قسمتی از این محل کاملاً در مجاورت و محل قبور این سادات جلیل‌القدر بوده و ممکن است الواح قبور سه نفر نامبرده و بعضی از قبور افراد این خاندان زیر خاک مانده یا اینکه بواسطه طول زمان یا نادانی کسانی از بین رفته باشند، با این حال خوشبختانه قبور فرزندان هر سه آنها مانند قبر میرزا افضل‌الدین ابن میرزا زین‌الدین و میرزا اصیل‌الدین ابن میرزا زین‌الدین و شهریانو صیه او یا قبر میرزا اصیل‌الدین ابن محمد بن امیر ظهیرالدین کاملاً سالم و موجود است و با ملاحظه الواح قبور آنها هرگونه شک و شبهه اشخاص رفع می‌شود.

اسدآباد - ابوالحسن جمالی اسدآبادی

در باره مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی و گزارش احوال و زندگانی سیاسی این ایرانی نامدار کتابها و رساله‌ها و فصول زیادی به‌السنه مختلف نوشته شده و تعداد فراوانی هم مقالات مشروح و مفصل به قلم فضلا و محققان دانشمند در جراید و مجلات ایران و کشورهای اسلامی و غیره راجع به فعالیت‌های سیاسی و اهمیت مبارزات متهورانه ضد استعماری او چاپ و منتشر گردیده است که اهل تحقیق دیده و خوانده‌اند. تا آنجائی که این نوشته‌ها از کتب و رسالات و مقالات به‌نظر ایقجان رسیده و کسب‌خبر از مطلعین و دانشمندان آگاه نموده و بتدریج یادداشت کرده‌ام فهرست آنها را در اینجا برای اطلاع علاقه‌مندان به شرحی که خواهد آمد نقل می‌نماید:

علاوه از صورت مزبور کتابهایی که درباره تاریخ مشروطیت ایران و اوضاع و احوال دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه و غیره در چند ساله اخیر چاپ و منتشر شده‌است در هر یک از آنها صفحاتی چند درباره ارزش مقام و مجاهدت سیدجمال‌الدین برای آزادی و برانداختن حکومت استبداد بحث و گفتگو شده که همه خواندنی و جالب است.

### طهران ابوالحسن جمالی اسدآبادی

۱. روزنامه عروة الوثقی - این روزنامه را سیدجمال‌الدین و شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر در پاریس منتشر می‌مودند و مجاناً در دنیا پخش می‌شده است (اولین شماره آن پانزدهم جمادی‌الثانی ۱۳۰۱ هجری قمری و آخرین شماره

- آن (شماره هیجدهم) سال ۱۳۰۲ هجری می‌باشد.
۲. روزنامه ضیاءالمخافتین - این روزنامه را هم مرحوم سید و شیخ محمد عبده در پاریس به زبانهای عربی و انگلیسی منتشر می‌نمودند (ماه رجب ۱۳۰۹ هجری).
  ۳. الرد علی الدهرین بقلم سید جمال‌الدین، مقدمه از شیخ محمد عبده.
  ۴. اسلام و علم ضمیمه رساله فضا و قدر - ترجمه و توضیح از سید هادی خسروشاهی با مقدمه پرفسور حمیدالله حیدرآبادی.
  ۵. کتاب گفتار خوش یادقلی بقلم شیخ محمدعلی غروی که به سنی و اهتمام سید محمود در مطبعه علویه نجف در سال ۱۳۴۰ چاپ و منتشر شده.
  ۶. قادیح بیداری ایرانیان - تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی چاپ تهران.
  ۷. مقدمه ترجمه کتاب حاجی بابا اصفهانی به قلم جلال‌الدین‌الحسینی مؤیدالاسلام چاپ کلکته ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ هجری.
  ۸. شرح حال سیدجمال‌الدین اسدآبادی بقلم میرزا لطف‌الله متخلص به محزون همشیره‌زاده سید با مقدمه‌ای از کاظم‌زاده ایرانشهر چاپ برلن (این کتاب سه مرتبه تجدید چاپ شده یکمرتبه هم در قاهره به وسیله صادق نشأت به عربی برگردانده شده و منتشر گردیده است).
  ۹. رساله مشروح و محققانه سیدحسن تقی‌زاده درباره فعالیت‌های سیاسی سید، مجله کاوه دوره جدید شماره ۳ و ۹ (جزء مجلات نوشته شده).
  ۱۰. هردان نامی شرق - تألیف غلامحسین فرخ‌زاد تراقی چاپ بیروت.
  ۱۱. مقالات جمالیه، گردآوری میرزا لطف‌الله محزون همشیره‌زاده سید که به‌اهتمام صفات‌الله جمالی به چاپ رسیده. ناشر، کتابخانه خاور (این مقالات سه مرتبه تجدید چاپ شده).
  ۱۲. هردان خودمانخته چاپ تهران به قلم سید حسن تقی‌زاده.
  ۱۳. مجموعه آثار ملک‌خان، سیدمحمد محیط طباطبائی، ناشر، کتابخانه دانش.
  ۱۴. انقلاب یا نهضت سید جمال‌الدین - تألیف حسین عبدالهی خورش



متخلص به (همت اسفهانى).

۱۵. مؤلف و الاثار - محمد حسن خان اعتمادالسلطنه.

۱۶. اسناد و مدارك درباره ايراني الاصل بودن سيدجمال الدين - تأليف صفات الله جمالى.

۱۷. انديشه هاى سيدجمال الدين - تأليف مرتضى مدرسى چهاردهى (اين كتاب سه مرتبه تجديد چاپ شده).

۱۸. سياستگران دوره قاجارديه - تأليف نمان ملك ساسانى.

۱۹. بازيگران انقلاب شرق - تأليف مهرباب اميرى.

۲۰. قسمتى از خاطرات سيدجمال الدين - ترجمه سيدغلامرضا. چاپ تهران، ناشر، كتابفروشى حافظ.

۲۱. ترجمه دوفاصحه، از بزرگترين فيلسوف شرق، سيد جمال الدين به پيوست قسمتى از خاطرات آن مرحوم. ناشر، كتابخانه حافظ.

۲۲. مبارزات ضد استعمارى سيدجمال الدين اسدآبادى به قلم پرويز لوشانى (اين كتاب سه مرتبه تجديد چاپ شده).

۲۳. دفاع از سيدجمال الدين حسينى به قلم سيدهادى خسروشاهى (اين كتاب در مرتبه تجديد چاپ شده).

۲۴. مجموعه اسناد و مدارك چاپ نشده درباره سيدجمال الدين - از انتشارات دانشگاه تهران به اهتمام آقاىان دكترمهديو استاد دانشگاه، و ايرج افشار - مجموعه اين اسناد با كتابهاى سيد و هفده شماره روزنامه عروة الوثقى و

قلمدان و كيف وغيره از سيد بهوسيله آقاى دكترمهديو به كتابخانه مجلس شورائى ملى تحويل شده - توضيح اين اسناد و مدارك و كتابهاى سيد را

هنگامى كه سيد مورد بى مهرى و غضب ناصرالدين شاه واقع و به حضرت عبدالعظيم مى رود و منجر به گرفتارى و تبعيد او از ايران با آن خفت مى-

شود ميرزا لطف الله همشيرهزاده او به دستور مرحوم سيد دراناقى از خانه حاج محمدحسن امين الضرب دوست وفادار او مى گذارد و اين اسناد و كتابها بعد

- از سالها به‌عزت دانشمند ارجمند آقای دکتر مهدوی، چنانکه در بالا ذکر شد، چاپ و اصل اسناد و کتابها و غیره به کتابخانه مجلس داده می‌شود.
۲۵. کتاب به نام سید جمال الدین حسینی، تألیف صدر و آقایی، چاپ تهران، شرکت انتشار.
۲۶. تاریخ انقلاب ایران - ادوارد برون شرق‌شناس معروف.
۲۷. گردن در خرطوم - ویلفرت السکان بنت.
۲۸. دائرة المعارف اسلامی - گلنزیه آلمانی.
۲۹. اسناد وزارت خارجه انگلیس در آرشیو و بایگانی عمومی انگلستان که قسمتی از آن در مجله خواندنیها منتشر و خود اینجانب هم قسمتی از آن اقتباس و در کتاب نامه‌های سیاسی سید نقل نموده‌ام.
۳۰. تاریخ روابط سیاسی ایران - تألیف محمود محمود جلد ۵ و ۶.
۳۱. النهاية الحرة - حسنین فطین، بیروت، شارع باستور.
۳۲. الماسونية العالم - جرجی زیدان.
۳۳. مشاهیر الشرق - جرجی زیدان.
۳۴. قصيدة سحر هادوت - سلیم النخوری دمشقی بیروت.
۳۵. دائرة المعارف عرب - بطرس القیانی.
۳۶. وعاظ الماطین (نقش و عاظ در اسلام) - دکتر علی الوردی.
۳۷. جمال الدین افغانی - به قلم حبیبی.
۳۸. الشیمة فی افدونیسیا - تألیف السید شهاب، چاپ عراق.
۳۹. اعیان الشیعة - جلد ۱۶.
۴۰. زعماء الاصلاح - به قلم احمد امین.
۴۱. تنبیه العقول الانسانیة - به قلم کاشف النظام.
۴۲. تاریخ الامام - شیخ محمد عبده.
۴۳. کتاب ژرژگوشی.
۴۴. نامه‌های سیاسی سید جمال الدین اسدآبادی - تألیف ابراهیم

جمال‌آبادی، چاپ اول.

۴۵. بادی از فیلسوف شرق سیدجمال‌الدین اسدآبادی - به قلم سید محمد رضا کرمانی.

۴۶. نامه‌ها و اسناد سیاسی سیدجمال‌الدین اسدآبادی - تألیف سید هادی خسروشاهی.

۴۷. نقش سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق‌زمین - به قلم سید محمد طباطبائی با مقدمه و ملحقاتی از سیدهای خسروشاهی.

۴۸. در رساله دفاع از سید جمال‌الدین اسدآبادی - مقالات و نوشته‌هایی درباره شرح حال سید از نامبردگان زیر نقل شده است.

۱ - علامه سید هبت‌الدین شهرستانی. ۲ - دکتر ز. ن. اشاد و رئیس دایره تاریخ دانشگاه بیروت. ۳ - قدری قلمه‌چی.

۴۹. خاطرات سیدجمال‌الدین اسدآبادی - بنگاه دین و دانش چاپ تبریز.

۵۰. سیدجمال‌الدین اسدآبادی مشهور به افغانی - چاپ پاریس، لاروز، ۱۹۶۹ به فرانسه به قلم دکتر هما پاکدامن (ناطق) استاد دانشگاه تهران.

۵۱. قصه‌های استاد سیدجمال‌الدین اسدآبادی - ابوالفضل قاسمی، چاپ تهران.

۵۲. سید جمال‌الدین اسدآبادی - به قلم خانم «کدی»، استاد دانشگاه کالیفرنیا، چاپ آمریکا، به انگلیسی.

۱. مجله کاوه چاپ برلن، شماره ۳ و ۹ دورا جدید رساله محققانه، به قلم سید حسن تقی‌زاده درباره فعالیت‌های سیاسی سید جمال‌الدین (این رساله به سرمایه

کتابفروشی سروش در دو هزار جلد در چاپخانه علمی تبریز چاپ و منتشر شده).

۲. مجله ایرانشهر چاپ برلن، خاطرات جمالی، از همشیره زاده سید جمال‌الدین.

۳. مجله ایرانشهر چاپ برلن، خطابه سیدجمال‌الدین اسدآبادی در تعلیم و تربیت.

۴. مجله اذهقان چاپ طهران، آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی.
۵. مجله اذهقان چاپ طهران، از مقالات سید جمال‌الدین، گردآوری میرزا لطف‌الله، هشیر، زاده سید.
۶. مجله اذهقان چاپ طهران، از آثار سید جمال‌الدین.
۷. مجله اذهقان چاپ طهران، فلسفه تربیت از نظر سید جمال‌الدین، نوشته شیخ محمد عبده، ترجمه مرتضی مدرس چهاردهی.
۸. مجله اذهقان، مقاله سید جمال‌الدین درباره فوائده جراثید.
۹. مجله اذهقان، فیلسوف شرق سید جمال‌الدین اسدآبادی همدانی معروف به افغانی، ش ۱۲.
۱۰. مجله اذهقان، فیلسوف شرق سید جمال‌الدین اسدآبادی همدانی معروف به افغانی، ش ۲۷.
۱۱. مجله آدیانا، سوانح مختصر سید جمال‌الدین افغانی.
۱۲. مجله آدیانا، سید جمال‌الدین افغانی و ارتست‌رنان، نوشته رشتیا.
۱۳. مجله آینده، سید جمال‌الدین یا ینک بازی تازه سیاسی، دکتر محمود افشار.
۱۴. مجله آینده، سید جمال‌الدین، محمدتقی بهار ملک‌الشعراء.
۱۵. مجله آینده، نامه سید جمال‌الدین راجع به اوضاع عمومی ایران.
۱۶. مجله آینده، نام و نشان سید جمال‌الدین اسدآبادی، نوشته ابوالحسن جمالی.
۱۷. مجله خوشه، یازده مقاله مسلسل درباره سید جمال‌الدین اسدآبادی، نوشته جهانگیر تقضلی (مازیار).
۱۸. مجله محیط، میثول اوضاع ایران کیست؟ ینک نامه تاریخی از سید جمال‌الدین.
۱۹. مجله محیط، اثر سید جمال‌الدین اسدآبادی در موضوع استقلال پاکستان.
۲۰. سالنامه دنیا، سید جمال‌الدین اسدآبادی و اتحاد اسلام.
۲۱. مجله گلها، رنگارنگ، مقاله سید جمال‌الدین اسدآبادی: اسباب صیانت حقوق.

۲۲. مجله گلهای رنگارنگ، خاطرات سیدجمال‌الدین ترجمه مرتضی مدرس چهاردهم از شماره ۱۱ تا شماره ۳۱.
۲۳. مجله گلهای رنگارنگ، فضائل دین اسلام، مقاله سید جمال‌الدین اسدآبادی.
۲۴. مجله گلهای رنگارنگ، مقاله از سید جمال‌الدین اسدآبادی به نام قصر سلسل‌الشکل سعادت.
۲۵. مجله امید ایران
۲۶. مجله دو هفته‌گی ترقی، بزرگترین فیلسوف مصلح اخیر ایران، دوره ۴۵ شماره ۱۳ سال ۱۳۲۸.
۲۷. مجله پشما، یادگار زندگانی حاج محمدحسین امین‌الضرب ثانی، شماره ۱۹۹، مرداد ۱۳۴۱.
۲۸. مجله تهران‌مصور، نقش سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بیداری ایران، شماره‌های ۸۱۰ و ۸۱۱ به قلم محیط طباطبائی.
۲۹. مجله تهران‌مصور، سهم سیدجمال‌الدین در نهضت مشروطه، شماره ۹۸۷ به قلم محیط طباطبائی.
۳۰. مجله تهران‌مصور، تحقیق درباره تذکرة سیدجمال‌الدین، شماره ۸۸۹ به قلم محیط طباطبائی.
۳۱. مجله تهران‌مصور، اعتراض در تردید سیادت‌سید، شماره ۱۳۴۵، نوشته محیط طباطبائی.
۳۲. مجله فردوسی، شماره مخصوص نوروز ۱۳۴۶، مردی که در سقوط استبداد نقش مهمی داشت، به قلم محیط طباطبائی.
۳۳. مجله (دوشنفر)، سیدجمال‌الدین اسدآبادی مغز متفکر مشروطیت ایران، از شماره ۵۴۸ تا ۵۶۰، به قلم پرویز نورشانی.
۳۴. مجله خواندنیها، زیر عنوان مطالب بسیار مهم و تازه درباره سید جمال‌الدین اسدآبادی، چندین شماره، نوشته علی مشیری از لندن.

۳۵. مجله خواغدنیهها، مقاله.
۳۶. مجله تماشا، مقاله‌ای زیر عنوان نامه‌هایی از سید جمال‌الدین.
۳۷. مجله سپید و سیاه، مصاحبه استاد فرامرزی.
۳۸. مجله سه ماهه المددات الأدبیه، سید جمال‌الدین، شماره اول، سال سوم، نشریه دانشگاه لبنان.
۳۹. مجله المصود، سید جمال‌الدین، به‌قلم دکتر حسین موئس، شماره ۱۵۹۷، رقم‌ان ۱۳۷۴ هجری قمری.
۴۰. مجله المقطف، سید جمال‌الدین، شماره ۵۵، سال ۱۳۴۳ هـ - ق.
۴۱. مجله عالم اسلام، سید جمال‌الدین، مقاله پرفسور ماسیون فرانسوی، شماره ۱۲، سال ۱۹۱۰.
۴۲. مجله فروغ علم، سید جمال‌الدین اسدآبادی، نوشته عثمان امین.
۴۳. مجله کابل، تعلیمات و هدایت سید جمال‌الدین افغانی.
۴۴. مجله کابل، خلق و ذات سید، به‌قلم سرور گویا احتیادی.
۴۵. مجله کابل، سید جمال‌الدین زبیر، ترجمه عبدالقصور.
۴۶. مجله کابل، سید در نظر دیگران، نوشته احمدالله کریمی.
۴۷. مجله کابل، قایمه عصر نوزدهم بایکی از مشاهیر تاریخی سید جمال‌الدین افغانی.
۱. روزنامه اطلاعات شماره ۵۶۳۷، ۲۱ آذر ۱۳۲۳، به‌قلم روحی کرمانی نماینده مجلس.
۲. روزنامه مهر ایران شماره ۱۶۴۸۰۶، آذر ۱۳۲۳، نوشته عباس شوقی.
۳. روزنامه هفتگی صبا شماره ۲۲۴۳۴، آذر ۱۳۲۳، نوشته صفا.
۴. روزنامه ایران شماره ۷۶۰۴، ۲۰ آذر ۱۳۲۳، نوشته زنده.
۵. روزنامه (گباد) شماره ۲۲۴۷۰، آذر ۱۳۲۳، نوشته ع. ظ درخشان‌همدانی.
۶. روزنامه نوا (زمین شماره ۱۱۹، سال دوم، ۱۵ بهمن‌ماه ۱۳۲۳، نوشته ابوالحسن جمالی.

۷. روزنامه کمالی شماره ۱۴۷۰ دیماه ۱۳۲۳.
۸. روزنامه اختر شماره ۲، دوره ۲۲۴۲ دیماه ۱۳۲۵، نوشته ثواب سلطان پور.
۹. روزنامه یومیه آزاد شماره ۴۶۶، ۲۳ شهریور ۱۳۲۶، نامه سید جمال الدین، مسلمانها بخوانند.
۱۰. روزنامه کرمانشاه شماره ۷۲۳۲۰ خرداد ۱۳۲۶، نوشته ابوالحسن جمالی.
۱۱. روزنامه کرمانشاه شماره ۹۴۳۳۰ تیر ۱۳۲۶، نوشته فزلباش.
۱۲. روزنامه هفتگی تجدد ایران در چند شماره متوالی ۱۳۲۷، نوشته پاداس.
۱۳. روزنامه دستاویز
۱۴. روزنامه هفتگی خسروی شماره ۳۳۳، سال ۴۲، مختصری از شرح حال سید جمال الدین نوشته ابوالحسن جمالی.
۱۵. روزنامه یومیه اطلاعات شماره ۱۲۶۱۵، ۳۰ خرداد ۱۳۴۷ هفتصد تاریخ به قلم ابوالحسن جمالی.
۱۶. روزنامه یومیه کیهان شماره ۴۸۲۰۷، آذر ۱۳۴۹، نهمت بر یک مبارز بزرگ به قلم سیمی.
۱۷. روزنامه دنیا سال ۱۲، دوره ۲، شماره ۴۰۹.
۱۸. روزنامه اختر چاپ اسلامبول.
۱۹. روزنامه وطن منطبقه اسلامبول، شماره ۲۰، سال ۱۹۲۴، سید جمال الدین بیک مجاهد بزرگ.
۲۰. روزنامه شادی سید جمال الدین، مقاله به قلم هکف افندی، چاپ اورنیورگ.
۲۱. سید جمال الدین در اسلامبول نامه به قلم حسین دانش اصفهانی ۲۱ ژانویه ۱۹۲۶.
۲۲. نامه مشروح حسین عدالت تبریزی.

- ۲۳ - روزنامه شفق سید اسدآبادی در اسلامبول نوشته جوهر الکلام.
- ۲۴ - مقاله مشروح و مفصل صادق نشأت زیر عنوان سید جمال الدین اسد آبادی در بغداد.
- ۲۵ - روزنامه تجدد ایران، سید جمال الدین اسدآبادی فرزند آزادی شماره ۵۰.

مرحوم میرزا لطف‌الله پدر نگارنده همشیره زاده سید جمال‌الدین به خانوی خود علاقه وافر داشت و با احترام از او یاد می‌کرد - بارها او را در اواخر عمرش به خواندن اشعاری که خود او درباره سید سروده است می‌دیدم که با شور و حال و چهره برافروخته آن اشعار را می‌خواند - کتاب مشوی صفائیه او که در سال ۱۳۳۵ چاپ و منتشر شده قسمتی از آن درباره سید است و اینک نمونه‌ای از آن اشعار را با گفتاری چند از گویندگان دیگر که شعری درباره سید سروده‌اند در اینجا نقل می‌نماید:

### ابوالحسن جمالی اسدآبادی

#### مخمس

ای خلیل غوش منظر موسی عما از در  
عی فلک مسکن هادی خردپرور  
گر بشر تو را خوانم کونظیر تو دیگر  
ورملک تو را دانم قدرت از ملک برتر  
فرق تا قدم روحی پای تا به سر جانی  
کی خرد برد راهی سوی عالم بالا  
طبع من بود پست و قدر تو بود والا  
اجمل الجمیلی چون وصف تو بود اعلا  
حمد تو بود بی شک حمد ربی الاعلا  
نیستی جدا از حق پرز جمله امکانی

۱. از میرزا لطف‌الله متعلمی به معزور



بر رخ و لقای تو محو گشتم و دیدم  
 از می ولای تو مست گشتم و دیدم  
 در ره رضای تو بنده گشتم و دیدم  
 در یم ثنای تو غرقه گشتم و دیدم  
 قلزم جلالت را نیست قمر و پایانی  
 در حقایق اکوان آفتابی و ماهی  
 در دقائق امکان روز و هفته و ماهی  
 وز جمال تو تابان نور ماه تا ماهی  
 زان بیان و زان بیان ازدها شده ماهی  
 داده ای بهم الفت وحش و طیر و حیوانی  
 تا نمود از مشرق شمس طلعت دیدار  
 گشت از ضیاء آن غرب مطلع الانوار  
 از کمال تو ظاهر این صنایع و آثار  
 حکمت و سیاست را از ثواب افکار  
 جای داده در انگشت خاتم سلیمانی  
 سر حکمت باری ز امر کن هویدا شد  
 نور احدی ظاهر زان جمال یکتا شد  
 در جلالت حیدر نسل پاک طاهرا شد  
 حیرت و عجب نبود صموه گر که عنقا شد  
 لیس ابداع ماکان قد کماکانی  
 شورش قیامت را از قیام برپا کرد  
 رمز عروۃ الوثقی خواند رشته یکتا کرد  
 پیش رایت دجال آیتی هویدا کرد  
 زد صلیب را بر هم معجز سبحا کرد  
 بت شکن چو ابراهیم یا علی عمرانی

تا ز شرع چه خود آن جمال‌دین دم زد  
 امر فاستقم بشنید یسک تته به عالم زد  
 در رواج اسلامی سکه نام خاتم زد  
 آن مجدد ایمان زلف را چو بر هم زد  
 ظلم کفر را بزود ز آینه مسلمانسی  
 مصر پر شکر گردید از بیان گفتارش  
 ارفنگ آبورنگ برد حسن و خسارش  
 انگریز در قمر قهر قلم آثارش  
 برد آرزو درگور شاه روس و سردارش  
 روم همچو بوم شوم کرد رو به ویرانی  
 شاد باد اسدآباد کاین چنین شجر پرورد  
 جدا که از صفوة نخل باثمر پرورد  
 رمز اصلها ثابت فرع تا قمر پرورد  
 مریخی جدید از نو عیسی دگر پرورد  
 حضرت جمال‌الدین مشهور به افغانسی  
 دوش چون غم هجران برد از دل و جان تاب  
 بود دلیرم بیدار دیدگانم اندر خواب  
 روح قدس را دیدم ایستاده در محراب  
 گوید از لب «محرزون» فاش یا اولوالباب  
 کاین جمال نورانی مظهری است یزدانی

### برگی از مثنوی صفایه «محرزون» در وصف سید

شورش عشق جمال‌الدین دگر	یازت ای محزون زده بر جان شرور
تا شراب عشق او داری به لب	می‌فزاید هر دمست این تاب و تب
ای بسا جانهای مست بیقرار	زد شراب آتشین او بدار

گویمت از روی اندرز و صواب  
 وین می عشق جمالالدین بود  
 صبحگاهی دیدمت بی اختیار  
 می شنیدم دوش اندر انجمن  
 این چه مستی باشد و دیوانگی  
 دائم ای دیوانه دل پر ر خون  
 گرنه ای دیوانه و مست و خراب  
 شمس مستغنی است از وصف و ثنا  
 نور آن مهر درخشان از کرم  
 هر یکی ز اندازه عقل و نظر  
 حکمت آن هادی قدسی بیان  
 مصر و افغان خطه هندوستان  
 مجتمع گردیده بر نفع عموم  
 باش تا روزی که بنشیند شر  
 روید از خون شهیدان وطن  
 هائی گردد چو فردوس برین  
 عدل گردد در زمانه پادشاه

چند گاهی کن از این می اجتناب  
 مستیش از خون خود رنگین بود  
 از می ذکرش تو بشکستی شمار  
 از سر مستی همی گفستی سخن  
 ای که از عقل و خرد بیگانگی  
 خوی تو الفت گرفته با جنون  
 از چه می گویی مدیح آفتاب  
 و اصفی باشد همان نور و ضیا  
 تاغت اندر ساحت خیل امم  
 نفع خود را باز دانست از ضرر  
 بر قلوب مردگان بخشید جان  
 روم و ایران بهشتی بوستان  
 مؤتمر بر اخذ ادراک علوم  
 آن نهالان زخون سیرابتر  
 سوسن و سبل پنشه نستر  
 هدهای چنات قیها خالیدین  
 دیو ظالم را در اندازه به چاه

حالاً چون مستی و شوریده حال

لب فرو بر بند «محزون» زین مقال

جای دیگر نسبت به محبت سید در باره خود چنین گوید:

یاد می داری که آن شاه جوان  
 در کنار لطف و بحر رحمتش  
 داغ عشق خانه زادی داشتی  
 یاد می داری که بشودت عیان  
 آن جمالواقه چو جدش بو تراب  
 بر سرت دست تعلق می گشاد  
 مورد تحسین شدی از حضرتش  
 سر به کیوان از شرف افراشتی  
 این حوادث را که بینی این زمان  
 برگرفت از شاهد معنی نقاب

بالب معجز بیان بشاش گفت      گرچه پنهان گفت اما فاش گفت  
 ثبت دفتر کردی آن سر مقالاً      تا که رخ بنمود چون بدر هلال  
 اشعار ذیل را مرحوم حاج سیدهادی اسدآبادی متخلص به (روح-  
 القدس) که عمه زاده سید می باشد و از علمای صاحب فتوی و پنا سید در  
 زمان کودکی هر دو نزد مرحوم سید صفدر پندر سید درس می خواندند  
 سروده است :

آمدی ای طایر هرشی نژاد	ای شگوفه نخل طور مراد
آمدی ای همدم و همراز من	آمدی ای شاه پی نیاز من
آسمان فضل و تمکین آمدی	ای جمال الحق و الدین آمدی
بجز شاهی که هم عصر تو شد	مرحبا ماهسی که در قصر تو شد
ای خنک آنجا که این دم جای تست	ای عجب ز آن سرکه اندر پای تست
در مدیحت ای شه شیرین زبان	العیدیم المثل و الفخر جهان
گر برانگیزم سینه نشوی	نصل می ریزد نجیب مولوی
لیک از گفتن گذشته کار من	جنس خاموشی است در بازار من
آمده روح القدس اندر خطاب	بس کنم والله اعلم بالصواب
از دهان من تو می رانی سخن	پر شد از تسو جمله رگهای من
ز اتحاد نغمه مزار من	رشک برسد این آسمان پرکار من
با من و تو دشمنی آغاز کرد	از میان بند فلاخن باز کرد
آنچنان سنگ حد برزد نشان	که تو را آواره کرد از خائنان
حالا آن بی مروت بی عذر	می نشاندم آسمان را جای خود
گر نبودم پای بست کابینه	متصل سنگ جدا می می زنده
هین ز قبول من به طی نشوی	بین چه می گوید جناب مولوی
من میان گفت و گریه می کنم	خود بگویم یا بگیریم چون کنم

۱. این مصرع اشاره به مقاله سومین به فارسی است که از جنک و جدال آینده  
 غیر می دهد. این مقاله در پایان کتاب چاپ شده است.

گر بگویم فوت می گردد بکا  
 پس تو ای مقصود دل محبوب جان  
 تا مرا گریه بود اندر گلو  
 ای لسان الحق جمال الدین چرا  
 از چه برستی در گفت و شنید  
 بر نشین تا من بگویم سو به سو  
 خود لسان تو حسام حق بود  
 هم لسان حق نمی گنجد به کام  
 هر چه گوئی نفی و با تمکین بود  
 هست شیرین لبک اندر گوش حق  
 گر کنی نفرین من بگویم دعا  
 بلکه آن نفرین تو عین دعاست

ور بگریم چون کنم مدح و ثنا  
 ای شه خوش لهجه شیرین زبان  
 از پی تسکین دل حرفی بگو  
 اینقدر بیگانه ای با آشنا  
 با من مهجور دل پر از امید  
 یا تو رحمی کن به من حرفی بگو  
 هر چه گوئی کی بگفتت حق بود  
 هم حسام حق ننگند در نیام  
 از زبان حق سخن شیرین بود  
 گوش حق برد از دگر گوشان سبق  
 ور دهی دشنام من گویم ثنا  
 یا همان دشنام تو مدح و ثناست

ای شهربان باز اشر مست شد  
 می کن بشتاب کسار از دست شد

### اشعار زیر از میرزا صادق بروجرودی است.

تسا جمال خود بنمود سید اسدآباد  
 از کلام خود فرمود اهل ملکیت ارشاد  
 راه عدل را بگشود بست راه استبداد  
 شد ره متم مسلود کرد خلق را آزاد  
 سید جمال آفتاب علم و عمل  
 رهنمای اهل یقین ماتاب جمله ملل  
 مقتدای دین مبین نسل احمد مرسل  
 بود چون رسول امین هادی تمام عباد

بود اندرین کشور فیلسوف دانشمند  
 در تمام بحر و بر بی نظیر و بی مانند  
 افتخار این مادر پر وجود این فرزند  
 بود بی حد و بی مرهست خارج از اعداد  
 در فشار ظلم و جور گشت مملکت ویران  
 مانده بود در آن دور اسم باقی از ایران  
 چون نکو نبود آنطور از پی سرو سامان  
 گرد کار را با شور بهر جمله افراد  
 عهد ناصرالدین شاه سید جلیل القدر  
 ناگهان رسید از راه با رخى نکو چون بدر  
 گشت روشن از آن ماه جانمود اندر صدر  
 بر همه سفید و سیاه داد حرف حق را یاد  
 حکم داد حضرت او تا کنند ریثه ظلم  
 نسخ کرد همت او هر چه بود پیشه ظلم  
 پرچم عدالت او کند کرد تیشه ظلمسم  
 کرد پس شجاعت او حق خلق استرداد  
 آشنا نمود به عدل هر چه بود بیگانه  
 راه را گشود به عدل ساخت بهر او خانه  
 عقل را افزود به عدل از برای دیوانه  
 داد تار و پود به عدل تا قبا کند استاد  
 آن مجاهد مغفور شهره شد به افغانسی  
 لیک آن مهین دستور بود شخص ایرانی  
 شد شهید ظلم و زور او به خاک عثمانی  
 تربتش شود پرنور روح پرفتوحش شاد

بود صادق ناچیزبندهای به درگاهش

وی نبود اهل تمیز و زحقایق آگاهش

همچو خسرو پرویز زد به چرخ درگاهش

تا ز طبع گوهر ریز ملک را کند آباد

این اشعار گزیده از دانشمند آزاده سید محمدرضا مدنی مقیم کرمان است که

از رساله‌ای که به نام **یادی از فیلسوف شرق سید جمال الدین اسدآبادی**

چاپ پیروز استنساخ و در اینجا نقل می‌نماید:

این نامه که نامه گرامسی است

آن مرد بزرگ تیک پندار

در زندگی او دمی نیامد

با دانش و بینش خداداد

با اهرمان دیسورفتار

ای پاک روان و پاک پیکر

یادی زیگانه سرود نامی است

هر خفته که دیده کرد بیدار

پیوسته به یاد این ر آن بود

بر دانش و داد پایه نهاد

می‌کرد ز راه پند پیکار

ای رهبر و زاده پیمبر

تا هست جهان به داد آباد

نام تو بیاد دوستان باد

نیست که اغلب نهضت‌های علمی و سیاسی ملل شرق در قرن اخیر از  
س و گفتار و تبلیغات و نوشته‌های بی‌پروای سید جمال‌الدین اسدآبادی  
نایبها و رساله‌هایی که دانشمندان و متفکرین شرق و غرب درباره  
وی برای بیداری مسلمانان و مبارزات او با استعمار و استبداد  
به حدی است که شماره آنها برای نویسنده میسر نیست؛ فقط می‌دانم  
کتابخانه معتبر مجلس شورای ملی بجز کتابهایی که هنوز به ثبت  
تعداد ۴۳۵ جلد کتاب چاپی و ۲۹ نسخه کتاب خطی و ۱۳۵ فقره  
و اسناد موجود و روزنامه و مجلات مختلف فراوانی که ذکر شماره  
س نیست و در همه آنها مقالاتی به قلم فضلا و دانشمندان درباره  
وی و قدرت بیان و اندیشه‌های بلند او جمع‌آوری شده است. چنین کسی  
سارافتخارهای تاریخ ملت نجیب کشور کهن ماست سزاوار قدردانی

جای بسی مسرت است که انجمن آثار ملی ایران در سال ۱۳۵۳  
بیدی ساختمان تازه‌ای بنام یادبود سید جمال‌الدین در زادگاه وی (خانه  
آبا اجدادی سید) بنا و در فراز سنگ بزرگی که در محوطه حیاط  
ده شده لوحی که به خط جلی در صفحه بزرگی از برنج که تاریخ  
شهادت و خدمات وی در آن نقل شده نصب گردیده (نوشته این لوح  
ان این یادداشت عیناً نقل میشود).

در اینجا مقتضی است یادآوری شود که وسعت ساختمان تازه‌ایکه



در زادگاه او بنا شد تقریباً یک چهارم وسعت بنای قدیمی آنست که بارها شخصاً آبادی آنرا دیده و بخوبی به خاطر دارم و می دانم بعد از فوت سید مسیح الله برادر سید جمال الدین، سید کمال الدین فرزند سید مسیح الله خانه آبا اجدادی محمود را به یکی از بنی اعمام پدر خود می فروشد و بعدها این خانه بین ورثه خریدار تقسیم و قسمتی از طرف غربی و شمالی آن به صورت خانه های اطراف درآمده.

امید آنست انجمن آثار ملی با سابقه ای که از محل پیدا کرده و شاید هم نقشه ای از اطراف بنای زادگاه تهیه نموده باشند برای توسعه محوطه زادگاه که همه ساله مورد بازدید و تحقیقات عده ای از پژوهشگران و محققان داخلی و خارجی که به اسدآباد می آیند اقدام بفرمایند. مخصوصاً که بنا به گفتار دانشمند محترم جناب آقای دکتر نهارندی که ضمن سخنرانی خود در کرمانشاه که خبر آن در روزنامه اطلاعات و کیهان منتشر شد که (مقدمات نصب مجسمه سید جمال الدین اسدآبادی در مقابل خانه سابقش در اسدآباد همان فرام آمده است).

**ابوالحسن جمالی اسدآبادی**

### نوشته لوح انجمن آثار ملی ایران:

بنام خداوند بخشنده مهربان

سید جمال‌الدین اسدآبادی (تولد در کوی سیدان اسدآباد ۱۲۵۴ هـ برابر -  
۱۲۱۷ خورشیدی = ۱۸۳۸ میلادی - درگذشت در استانبول ترکیه  
۱۳۱۴ هـ برابر ۱۲۷۴ خورشیدی = ۱۸۹۵ میلادی از جمله پیشقدمان  
حریت و آزادی ایران بوده و مبارزات دلیرانه‌اش با عمال استبداد ثبت  
تاریخ و کوشش‌های پیگیرش در راه اتحاد و اتفاق ملل مسلمان مشهور  
آفاق است.

این لوح یادبود از طرف انجمن آثار ملی ایران تهیه و در زادگاه  
آن شادروان نصب گردید تا خاطرة خدمت گمراهنقدر آن بزرگک مرد برای  
همیشه در زادگاهش طنین اندازد و در دیدگاه زائران برقرار و پایدار باشد.  
۱۳۵۳ خورشیدی برابر ۱۳۹۴ هـ ۱۹۷۴ میلادی...